

در نماز یکسان باشد، ایشان را در شب زمزمه باشد چون زمزمه زنبور.  
گویند: موسی در الواح توریة نزدیک به هفتاد (۷۰) وصف جماعتی از امت را که  
در آخر زمان دیدار شوند نگریست و خواست تا ایشان امت او باشند، خطاب آمد  
که اینان امت محمدند. چون این فضایل نگریست گفت: **اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أُمَّةٍ  
مُحَمَّدٍ.**

و از کتاب حَبَقُوق<sup>۱</sup> این معنی منقول است. **جَاءَ مِنَ اللَّهِ بِالتَّيْمُنِ وَ التَّقْدِيسِ وَ مُلْكِ  
الْأَرْضِ وَ رِقَابِ الْأُمَّمِ.** و هم در آن کتاب است: **لَقَدْ انْكَشَفَتِ السَّمَاءُ مِنْ بَهَاءِ مُحَمَّدٍ  
وَ امْتَلَاتِ الْأَرْضُ مِنْ جَدِّهِ.**

دیگر از وَهَب بن مَنبِه حدیث شده است که: خدای به شعبای پیغمبر خطاب  
کرد که: من فرستنده باشم پیغمبری را که امی باشد، بگشایم به سبب او گوشهای کر  
و دلهای در غلاف را، و سکینه را لباس او، و بز و نیکوئی را شعار او، و تقوی و  
پرهیزکاری را ضمیر او، و حکمت را مدرک او، و صدق و وفا طبیعت او، و معروف  
خلق او، و عدل سیرت او، و حق شریعت او، و هدایت امام او، و اسلام ملت او، و  
احمد نام او گردانیده‌ام، راه راست بنمایم به او بعد از گمراهی، و دانا گردانم به  
وسیله او بعد از نادانی، و بسیار گردانم به او بعد از قلت، و جمع سازم بعد از فرقت،  
و الفت دهم به برکت او میان دلهای متفرقه و امم مختلفه، و امت او را بهترین امم  
سازم و ایشان رعایت آفتاب کنند یعنی برای وقت نماز، طوبی دلهای ایشان را.

و در زبور خطاب به حقیقت جامعه محمدیه شده: **فَاضَتْ الرَّحْمَةُ شَفِيَّتِكَ مِنْ  
أَجْلِ ذَلِكَ أُبَارِكُ عَلَيْكَ إِلَى الْأَبَدِ فَتَقَلَّدِ السَّيْفَ فَإِنَّ بَهَائِكَ وَ حَمْدَكَ الْغَالِبُ وَ اِرْكَبْ  
كَلِمَةَ الْحَقِّ فَإِنَّ نَامُوسَكَ وَ شَرَايِعَكَ مَقْرُونَةٌ بِهَيْبَةِ يَمِينِكَ وَ الْأُمَّمُ يَخِرُّونَ تَحْتِكَ.**  
گویند: داود عليه السلام به خدا نالید که: **جَاعِلِ السَّنَةِ** یعنی محمد را انگيخته کن تا مردم  
را دانا کند.

و در انجیل عیسی عليه السلام خطاب رفت که: تصدیق کن محمد را و ایمان آر او را، و  
فرمان کن امت خود را که هرکس ادراک زمان او کند دین او گیرد، و به فرمای ای پسر  
بکر بتول که اگر نه محمد بودی من آدم و بهشت و دوزخ را نیافریدم، و به تحقیق که  
عرش را ایجاد کردم مضطرب بود و قرار نداشت بر آن نوشتم: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ**

۱. حَبَقُوق: به لغت عبری در بغل گرفتن را گویند.

پس قرار گرفت.

و از اینگونه اخبار که از انبیا علیهم السلام و کهنه و عرافان و جنیان و جزانیان به تصدیق ظهور پیغمبر رسید، فراوان است که ما هریک را در جای خود به تاریخ وقت - در مجلدات اول ناسخ التواریخ - رقم کردیم و از تکرار قلم بازکشیدیم.

**شصتم:** معجزات تمامت پیغمبران او را بود چنانکه نوح علیه السلام کشتی در آب راند، و محمد سنگ را در آب رفتن فرمود. آنگاه که عکرمه بن ابی جهل را به خدای می خواند طلب معجزه کرد، این هنگام پیغمبر در کنار غدیری بود عکرمه را فرمود: به نزدیک آن سنگ شو و بگو محمد تو را می خواند، عکرمه چنان کرد و سنگ جنبش نمود بر روی آب بیامد و در برابر پیغمبر بایستاد.

و در برابر کسر سورت آتش بر خلیل الرحمن، حدیث کرده اند که در ضیافت انس بن مالک مندیلی و سخ آورده اند فرمود: در تنور آتش افکنند تا از چرکنی<sup>۱</sup> پاک شد و از این افزون آتش را در آن اثر نبود.

و به جای آنکه موسی علیه السلام آب از سنگ روان کرد در غزوه حُدیبیه چون مردم از تشنگی بنالیدند پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود تا آبی اندک حاضر کردند دستهای مبارک را در میان آب نهاد و از میان انگشتان مبارکش آب جوشیدن گرفت و فرمود تا ندا کردند لشکریان که هزار و پانصد (۱۵۰۰) تن بودند حاضر شدند و بقدر حاجت آب ببردند.

و در برابر ناقه صالح، پیغمبر صلی الله علیه و آله خدای را بخواند تا از کوهان شتر نخلی برست و بارور شد و خرمای آن در دهان مؤمنین رطب بود و در دهن کفار سنگ می شد، و اگر ناقه با صالح سخن نکرد با رسول خدای سخنگوی شد چنانکه در عرض راه سفری شتری به نزدیک او رفت و گفت: یا رسول الله خداوند من مرا کار فرمود تا پیر شدم اینک می خواهد مرا ذبح کند و من به سوی تو پناهنده شده ام. پیغمبر، خداوند شتر را طلب کرد تا شتر را به حضرت هبه ساخت، پس مطلق العنانش نمود.

و به جای آنکه باد مسخر سلیمان بود تا تخت او را سیر همی داد، براق بهره پیغمبر گشت تا در آسمانها سفر کرد.

و اگر عیسی علیه السلام را نیروی احیای اموات بود، یا علاج مبروص کردی، در خدمت

۱. چرکن: چیز کثیف را گویند.

پیغمبر بزغاله مشوی مسموم زنده شد و عرض کرد: لَا تَأْكُلْ مِنِّي فَإِنِّي مَسْمُومٌ. و همچنان معاذ بن عفرا را در پهلو بر صی بود و زنی را نکاح بست، زن گفت: با مبروص زفاف نکنم. به حضرت رسول آمد پیغمبر پهلوی او را برهنه ساخت و با چوب مس نمود و در زمان بهبودی گرفت. و همچنان وقتی زنی مقداری روغن و قروت به حضرت پیغمبر به هدیه آورد و او را دختری بود که نابینا متولد گشت ملتمس شد تا پیغمبر ﷺ چشمهای او مس کرد، در زمان بینا شد.

### ذکر تواضع رسول خدای صلی الله علیه و آله

تقریر یافته که هر که بر رسول خدای در آمدی نخست آن حضرت سلام دادی و اقدام به مصافحه نمودی، و در هیچ مجلس زانوی خود را از همزانوی خود پیش ندادی، و پای مبارک در نزد مردم نکشیدی و جای بر کس تنگ نکردی، و هر کس درآمد بزرگ داشتی، و بسیار کس را بر وساده خود جای دادی، و اصحاب را به کنیت خطاب کردی؛ و با حب اسماء خواندی، و سخن قطع ندادی، و اگر کس حاجت خود معروض داشت و آن حضرت در نماز بود نماز را تخفیف داد و بعد از اسعاف حاجت او باز به نماز ایستاد، و بسیار وقت فرمود: لَا تَطْرُونِي كَمَا أَطْرَبِ النَّصَارِيُّ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ فَإِنَّا عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ.

وقتی زنی در معابر مدینه عرض کرد که مرا حاجتی است، فرمود: به هر کوی و برزن که خواهی بنشین تا با تو بنشینم و حاجت تو بر آورم، و بسیار وقت از کنیزکان مدینه یک تن دست آن حضرت را گرفته به هر جای خواستی بردی.

و بسیار وقت رسول خدای بر خاک متکی می شد و می خفت، و به دعوت عبد زرخرید حاضر گشت و می فرمود: لَوْ دُعِيتُ إِلَى كُرَاعٍ لَأَجَبْتُ وَلَوْ أُهْدِيَ إِلَيَّ ذِرَاعٌ لَقَبِلْتُ. و جنابش را به نان جو دعوت می کرد و اجابت می فرمود: اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.

## ذکر سماحت و شجاعت و علم و حیای رسول خدای

بذل و جود رسول خدای چون نیک نگران باشی تمامت آفرینش است چه آفرینش به سبب و جود مبارکش پدیدار گشت و فیض و جودش در همه اشیاء سایر شد اما به صورت ظاهر، هرگز هیچ خواهنده را محروم نداشت و در ذیل قصه حنین و دیگر قصه‌ها عطایای آن حضرت مذکور شد.

و حلم آن حضرت چنان بود که هر زحمت از مردم وارد می‌گشت اعداد انتقام نمی‌فرمود، بلکه از بهر ایشان استغفار می‌کرد، وقتی یک تن اعرابی از قفای آن حضرت درآمد و چنان ردای مبارکش را بکشید که سینه مبارکش را آسیب کرد و کتف مبارکش بر سینه اعرابی آمد، پیغمبر روی برتافت و تبسمی کرد و فرمود: ماشانک؟ اعرابی گفت: بگو تا از این مال که نزد تو است چیزی مرا دهند، فرمود: او را عطائی دادند و هرگز وعده نکرد که وفا ننمود.

و شجاعت آن حضرت چنان بود که علی علیه السلام می‌فرماید: که ما در جنگ‌ها پناهنده پیغمبر بودیم، و عمران بن حصین گوید: اول کس پیغمبر بود که بر دشمنان حمله می‌برد و در غزوه حنین یک تنه بر چهار هزار (۴۰۰۰) مرد حمله برد و همی فرمود:

أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبَ أَنَا      ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ

و در صفت حیای رسول خدای گفته‌اند: أَشَدُّ حَيَاءً مِنْ عَذْرَاءٍ فِي عُذْرِهَا. و هر وقت مکروهی از کس نگریستی از شدت حیا روی مبارکش دیگرگون شدی و افروخته شدی اما هرگز بر روی او سخن نکردی. سعد بن ساعدی گوید: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ حَيًّا لَا يُسْئَلُ شَيْئًا إِلَّا أُعْطِيَ.

## ذکر مزاحهای رسول خدا صلی الله علیه و آله

رسول خدای صلی الله علیه و آله گاهی از مزاح با اصحاب کناره نمی‌جست، عبدالله بن حارث

حزمی گوید: من ندیدم کسی که بر زیادت از رسول خدای مزاح کند لکن مزاح او حق بود، چنانکه یک بار گفتند: یا رسول الله بیرون منصب نبوت مزاح می فرمائی فرمود: اِنِّی لَا اَقُولُ اِلَّا حَقًّا.

عایشه گوید: رسول خدای مزاح می فرمود و می گفت: اِنَّ اللّٰهَ لَا یُؤَاخِذُ الْمَزَاحَ الصّٰدِقَ فِی مِزَاحِهِ<sup>۱</sup> و اینکه فرمود: لِأَثْمَارِ أَخَاكَ و لِأَثْمَارِ حُجَّتِهِ<sup>۲</sup> محمول است بر مزاحی که مفرط باشد چه مورث ضحک و غفلت از خدای شود و وقار شخص را اندک کند، و گاه موجب مسخره مُسَلِمِی گردد و اگر جز این باشد مستحب خواهد بود. از جمله مزاحها وقتی با انس بن مالک فرمود: یا ذالاذنبن.

دیگر یک روز زنی به عرض رسانید که: شوهر من تو را می طلبد. فرمود: شوهر تو کیست؟ آیا آن است که در چشم او سفیدی است؟ عرض کرد: لا والله. فرمود که: هیچ کس نیست جز اینکه در چشم او سفیدی است.

دیگر انس مرغکی داشت که بمرده بود با او بازی می کرد فرمود: یا بَاعُمَيْرٍ مَا فَعَلَ الطَّيْرُ.

دیگر مردی از آن حضرت شتری طلب کرد که سواری کند.

فرمود: ترا بچه ناقه ای بدهم. عرض کرد: با بچه ناقه چه کنم؟ فرمود: کدام شتر که بچه ناقه نیست.

دیگر وقتی صفیه بنت عبدالمطلب هنگام پیری عرض کرد: یا رسول الله آن کن که در بهشت روزی من شود، فرمود پیرزنان روی بهشت نبینند، صفیه بیرون شد و می گریست، فرمود: او را خبر دهید که ایشان به صورت پیران به بهشت نروند چنانکه خدای فرماید: اِنَّا اُنْشَاْنَاهُنَّ اِنْشَاءً، فَجَعَلْنَاهُنَّ اَبْكَارًا<sup>۳</sup>.

دیگر مردی از اهل بادیه زاهد نام که کراحت منظر داشت پیغمبر را با او شفقتی بود روزی به مدینه آمد و متاع خود می فروخت، پیغمبر از قفای او درآمد و او را در برگرفت، گفت: کیستی؟ مرا بگذار. چون باز نگریست پیغمبر را دید، آن حضرت فرمود: کیست که این بنده را بخرد؟ زاهد گفت: یا رسول الله مرا کاسد خواهی یافت،

۱. خداوند، شوخی را که در شوخی خود راستگو باشد مؤاخذه نمی کند.

۲. با برادر خویش حيله مکن و با او مزاح کن.

۳. سوره واقعه، آیه ۳۵ و ۳۶: ما آنان را آفریدیم به آفرینشی جدید و دوشیزه قرارشان دادیم.

فرمود: تو نزد خدای کاسد<sup>۱</sup> نیستی، و به روایتی نزد خدای گرانبھائی.  
و دیگر از برای امام حسن علیه السلام هنگام طفولیت زبان مبارک بیرون می آورد، و او  
برای حضرت زبان مبارک خوشوقت می شد.

دیگر خوات بن جبیر گوید: در ارض مرالظهران فرود شدیم از خیمه بیرون شدم  
جماعتی از زنان نیکو روی را دیدم که با هم نشسته سخن می کنند، باز شدم و حله  
خود را در بر کرده نزد ایشان رفتم و بنشستم، ناگاه رسول خدای بر من گذشت و  
فرمود: یا ابا عبدالله از بهر چه نزد ایشان بنشستی؟ من بترسیدم و گفتم: شتری جهنده  
و نفور دارم خواستم تا ایشان از بهر من طعامی بپردازند، پس پیغمبر روان شد من  
قفای او گرفتم پس ردای خود به من انداخت و بدانجا که اراک گویند در رفت و  
حاجت بگذاشت پس برآمد و گفت: یا ابا عبدالله چه کرد آن شتر نفور تو؟ و از آن  
پس هر جا مرا دیدار می کرد می فرمود: السّلام علیک یا ابا عبدالله شتر نفور تو چه  
کرد؟ چون به مدینه آمدم من از بیم آنکه دیگر چنین فرماید از حضور آن حضرت و  
حاضر شدن به مسجد کناری گرفتم.

دیگر روز فرصتی بدست کرده مسجد را خلوت یافتم بدانجا شدم و به نماز  
ایستادم ناگاه پیغمبر از در درآمد و دو رکعت نماز سبک بگذاشت و نزدیک من  
بنشست من نماز را دراز کردم که طول مدت ملامت خاطر آن حضرت شود و  
برخیزد. فرمود: ای ابو عبدالله چندانکه خواهی این نماز را دراز می کن که من اینجا  
خواهم بود، من ناچار نماز باز دادم پس فرمود: السّلام علیک یا ابا عبدالله چه کرد  
شتر نفور تو؟ گفتم بدان خدای که ترا به راستی فرستاده که آن شتر از روزی که  
مسلمانی گرفته ام عادت نگذاشته و نفور نگشته پس دو نوبت یا سه نوبت فرمود:  
رحمک الله و به روایتی فرمود: الله اکبر، الله اکبر اللهم اهد ابا عبدالله و دیگر سخن  
نفرمود.

و گاهی در حضرت پیغمبر مطایبات<sup>۲</sup> به کار بسته اند و تبسم فرموده.  
دیگر ضحاک بن کلابی مردی کریم المنظر<sup>۳</sup> بود قبل از نزول آیت حجاب نزد

۱. کاسد: متاع کم مشتری.

۲. مطایبات جمع مطایبه: شوخی و مزاح را گویند.

۳. کریم المنظر: زشت و بد چهره.

پیغمبر آمد و بیعت کرد. عایشه حاضر بود، ضحاک گفت: یا رسول الله مرا دو زن است نیکوتر از عایشه یکی را ترک کنم تا تو از بهر خود نکاح کنی. عایشه گفت: آن زن نیکوتر است یا تو خوشروی تری؟ گفت من احسنم. رسول خدای از سؤال عایشه تبسم فرمود.

دیگر صهیب رومی را در یک چشم رمدی<sup>۱</sup> افتاد و خرما می خورد، پیغمبر فرمود: با اینکه چشم تو دردناک است خرما می خوری؟ عرض کرد که: من از بهر آن شق می خورم که درد نمی کند، پیغمبر تبسم فرمود چنانکه نواجذ مبارک نمودار شد. دیگر مردی از انصار نُعَیْمَان نام داشت بسیار مزاح کردی و بسیار وقت شرب خمر کردی و به کيفر شرب خمر گاه پیغمبر او را به نعلین مبارک ضرب می کرد و اصحاب را فرمان می داد تا به نعال خویش او را آسیب می زدند چون این امر از وی بسیار افتاد مردی از اصحاب گفت: یا نُعَیْمَان لَعْنُكَ اللهُ. پیغمبر فرمود: چنین مگوی که او خدای و رسول را دوست می دارد.

بالجمله نُعَیْمَان بسیار وقت چون کاروانی به مدینه آمد و چیزی پسندید از خوردنی و جز آن با او بود خریداری می کرد به وام می گرفت و به حضرت پیغمبر آورده هدیه می ساخت. و از آن سوی صاحب کالا از نُعَیْمَان بها می طلبید او را به حضرت پیغمبر می آورد و عرض می کرد که: بهای کالای او را باز ده. پیغمبر می فرمود: نه تو آن را برای من هدیه کردی؟ می گفت: لا والله که بها نزد من نبود دوست داشتم که تو از آن بخوری. پیغمبر تبسم می فرمود و بها می داد.

دیگر وقتی زنی به حضرت رسول آمد و عرض کرد: مرا فلان مرد بوسه ای داد: پیغمبر او را بخواست و گفت: چرا چنین کردی؟ عرض کرد: اگر بد کردم او نیز با من چنین کند. حضرت تبسم فرمود و گفت: دیگر چنین مکن. عرض کرد: نکنم.

دیگر یک روز سُؤیْبُط مهاجری، نُعَیْمَان را گفت: مرا طعامی بده. گفت: حاضر نیست، طعام کجا بود؟ سُؤیْبُط را مزاحی در ضمیر آمد و این وقت کاروانی می گذشت و به میان کاروان رفت و گفت: غلامی دارم و او را می فروشم، لکن چون این غلام را بیرون شدن از سرای من صعب می نماید بهر کس فروختم فریاد می کند که من آزادم کلمات او را وقتی مگذارید، این بگفت و باز آمد. چند تن کاروانیان را با

خود آورده نُعَیْمَان را بدیشان سپرد و بها گرفت. هر چند نُعَیْمَان فریاد برآورد که من عبد نیستم و آزادم، گفتند: خبر تو را شنیده و حیلت تو را دانسته‌ایم و او را با خود بردند. از پس او چند تن برفتند و او را باز آوردند. و چون این قصه به حضرت رسول برداشتند لختی بخندید.

دیگر مخرمه بن نوفل نابینا بود یک روز فریاد کرد، کیست مرا به جائی رساند که در آنجا بول توأمم کرد؟ نُعَیْمَان گفت: اینک من حاضریم و دست او را گرفته و به کنار مسجد آورد و گفت: به کار باش. چون مخرمه بنشست و بول بگشود مردم بانگ برآوردند چه می‌کنی؟ این مسجد است، گفت: آن کس کیست که مرا بدینجا دلالت کرد؟ گفتند: نُعَیْمَان. گفت: بر ذمّت نهادم که چون او را دریابم با این عصایش سخت ادب کنم. روز دیگر نُعَیْمَان عصای مخرمه را بگرفت و گفت: اگر خواهی تو را بر سر نُعَیْمَان دلالت کنم؟ و او را بر سر عثمان بن عفّان آورد، هنگامی که عثمان مشغول نماز بود و گفت: اینک نُعَیْمَان است. مخرمه عصا برآورد و بر سر عثمان زد، مردم بانگ برآوردند که های ای مخرمه چه کردی؟ عثمان را از بهر چه کوفتی؟ گفت: آن کس کیست که مرا بدین خطا انداخت؟ گفتند: نعیمان. گفت: بر خویشتن فرض کردم که دیگر گردِ نُعَیْمَان نگردم این کین از او نجویم.

## در بیان

### مخصوصات رسول خدا ﷺ

مخصوصات رسول خدای ﷺ بیرون فضایل آن حضرت که لختی شمرده شد بر سه گونه است:

**نخستین:** آنچه بر او واجب است و بر مردم دیگر واجب نیست.

**دویم:** آنچه بر پیغمبر حرام است و بر مردم دیگر حرام نشده.

**سیم:** آنچه بر آن حضرت مباح است و دیگر مردم اقدام نتوانند کرد.



## ادر ذکر واجبات رسول خدای

اما اول که واجبات تخصیص فرائض است بر رسول خدای از بهر آن است که کسب سعادات در واجبات افزون از مستحبات است چنانکه حدیث قدسی است که: **لَنْ يَتَقَرَّبَ الْمُتَقَرَّبُونَ إِلَّا بِمِثْلِ مَا فَرَّضْتُ عَلَيْهِمْ.**

و سلمان فارسی از رسول خدای حدیث کند که در شأن ماه مبارک رمضان فرمود: **مَنْ تَقَرَّبَ فِيهِ بِخِصْلَةٍ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ كَانَ كَمَنْ أَدَّى فَرِيضَةً فِيمَا سِوَاهُ وَمَنْ أَدَّى فَرِيضَةً فِيهِ كَانَ كَمَنْ أَدَّى سَبْعِينَ فِي غَيْرِهِ.**

بعضی از علما از این حدیث استخراج کرده‌اند که ثواب فریضه هفتاد درجه از نافله افزون است چه پیغمبر نقل در رمضان را با فرض در دیگر شهر برابر داشته و فرض در این ماه را با هفتاد فرض در جز این ماه یک سان شمرده.

اکنون بر سر سخن رویم ده (۱۰) چیز بر پیغمبر واجب است که بر مردم نیست.

**اول: نماز وتر.**

**دوم: نماز چاشت.**

**سیم: قربانی.** چنانکه ابن عباس از پیغمبر حدیث کند که فرمود: **ثَلَاثٌ هُنَّ عَلَيَّ فَرَايِضٌ وَ لَكُمْ تَطَوُّعٌ، النَّحْرُ وَ رَكَعَتَا الضُّحَى. وَ دَرُورَايَتِي: وَ رَكَعَتَا الْفَجْرِ.**

احمد حنبل و بیهقی و دارقطنی و حاکم و ابن عدی این حدیث به طرق گوناگون رقم زده‌اند و هیچ یک استوار نیست و از احادیث قولیه و فعلیه معارض دارد، چه از انس حدیث کرده‌اند که پیغمبر فرمود: **أَمْرٌ بِالْوِثْرِ وَالْأَضْحَى وَ لَمْ يُعْزَمْ عَلَيَّ.**

و نیز گفته‌اند که در سفر، وتر بر راحله می‌گذاشته، اگر واجب بودی جایز نشدی و بعضی از صحابه گفته‌اند که: ما ندیدیم پیغمبر نماز چاشت بگزارد، و عایشه گوید: نماز چاشت نگذاشت الا آنگاه که از سفر آید و فرض وتر و نحر بر پیغمبر به مذهب شافعیه است. اما ابوحنیفه کوفی وتر و قربانی را بر امت نیز واجب داند. اما وجوب او غیر فرض است.

**چهارم: تهجد است به مدلول: وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ<sup>۱</sup> أَى زِيَادَةً عَلَيَّ ثَوَابٍ**

۱. سوره اسراء، آیه ۷۹: مقداری از شب را برخیز و نماز بخوان که آن خاص توست.

الْفَرَائِضِ. به خلاف تهجد دیگر مردم که تهجد ایشان برای نقصان است که متطرق شده باشد به فرایض ایشان، پس این نوافل مکمل فرایض ایشان گردد؛ لکن پیغمبر معصوم است از آنکه خللی به فرایض او راه کند تا نوافل تکمیل فرایض آن حضرت کند، لاجرم این نوافل موجب افزونی ثواب خواهد بود. و بنا بر حدیثی که از عایشه کنند علمای شافعیه تهجد را در بدو امر بر پیغمبر واجب دانسته‌اند و از آن پس منسوخ شمرده‌اند.

**پنجم:** مسواک زدن چه از رسول الله، عایشه حدیث کند: ثَلَاثُ هُنَّ عَلَيَّ فَرَائِضٌ وَ هُنَّ سُنَّةُ الْوَثْرَةِ وَالسُّوَاكُ وَ قِيَامُ اللَّيْلِ. و این حدیث را بیهقی تضعیف کرده و ابوداود بیهقی در «سنن» خود و ابن خزیمه و ابن حیّان در «صحیحین» و حاکم در «مستدرک» روایت کرده‌اند از طریق عبدالله بن حنظله بن ابی عامر الغسیل که رسول خدای مأمور بود که برای هر نمازی تجدید وضوئی کند خواه طاهر باشد و خواه وضو را لازم دارد، و چون این معنی صعب بود امر شد که برای هر نماز مسواک زند. اما احمد حنبل در «مسند» خود و طبرانی در «معجم کبیر» از واثله بن اسفح آورده‌اند که پیغمبر فرمود: أَمِرْتُ بِالسُّوَاكِ حَتَّى خَشِيتُ أَنْ يُكْتَبَ عَلَيَّ. <sup>۱</sup> و این حدیث دال بر عدم وجوب است و از اینجاست که بعضی از شافعیه مسواک را در حق پیغمبر و امت مستحب دانند و یکسان شمارند.

**ششم:** مشورت با اولی النهی به مدلول آیه: وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ. <sup>۲</sup>

و بعضی از مفسران گویند: این مشاورت در کار حرب واجب بوده، و گروهی در تمامت امور دنیوی دانند، و جماعتی در امور دین و دنیا گویند، و برخی گویند: در امری که خدای را با پیغمبر در آن امر عهدی نباشد.

**هفتم:** ادای دین میّتی که او را چیزی نباشد که کفایت دین کند چنانکه در «صحیحین» از ابوهریره حدیث کنند که پیغمبر فرمود: مَنْ تَوَقَّى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَتَرَكَ دَيْنًا فَعَلَى قَضَاؤُهُ وَ مَنْ تَرَكَ مَالًا فَلِوَرَثَتِهِ.

خلاف است که از مال خاص خود ادا فرموده یا از آنچه معد بوده برای مصالح مسلمین و بنا به قول ثانی آیا واجب است که از مال مصالح ادا کند یا واجب نباشد و

۱. مرا آن قدر به مسواک زدن فرمان دادند که ترسیدم مسواک زدن بر من واجب شود.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

در این مسئله نیز خلاف کرده‌اند و عدم وجوب را اصح دانند.

**هشتم:** مصابرت در حرب اعدا اگرچه دشمن بسیار باشد و بر امت واجب نیست که با قلت عدد و کثرت اعدا صبوری کند.

**نهم:** نهی از منکر اگرچه در آن نهی خطر باشد چه خدای او را به نگاهداری وعده فرموده چنانکه فرماید: **وَاللّٰهُ يَعْصِيكَ مِنَ النَّاسِ** <sup>۱</sup>.

لاجرم بر آن حضرت تقیه فرض نباشد چنانکه بر امت واجب است.

**دهم:** مخیر ساختن زنان خود را در اختیار دنیا و جدائی از آن حضرت و اختیار آخرت و ملازمت خدمت او به مدلول آیه: **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسْرُحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلاً. وَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللّٰهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيْمًا** <sup>۲</sup>.

چون زوجات اختیار آخرت کردند حرام شد بر پیغمبر که بر سر ایشان زن بخواهد و زنی دیگر به جای یکی از ایشان بخواهد چنانکه این آیت فرود شد: **لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَ كَانَ اللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَّقِيْبًا** <sup>۳</sup>.

حکم این آیت مبارک نیز منسوخ شد از بهر آنکه رسول خدا را در ترک زن خواستن بر سر ایشان منعی نباشد و این آیت بدین نازل شد: **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ الَّتِي أَتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَ مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللّٰهُ عَلَيْكَ وَ بَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَ بَنَاتِ خَالَاتِكَ الَّتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ** <sup>۴</sup>.

۱. سوره مائده، آیه ۶۷: خدا در برابر مردم تو را حفظ می‌کند.

۲. سوره احزاب، آیه ۲۸ و ۲۹: ای پیامبر به همسرانت بگو اگر طالب زندگی دنیا و زینت آن هستنند بیایند تا از آن برخوردارتان کنم و شما را به طرز نیکوئی رها سازم و اگر خدا و رسولش و سرای آخرت را خواهانید به راستی خداوند برای نیکوکارانتان پاداش بزرگی آماده کرده است.

۳. سوره احزاب، آیه ۵۲: بعد از این هیچ زنی بر تو حلال نیست و نمی‌توانی زنی به جای آنها اختیار کنی هر چند حسنش خوشایند تو واقع شود مگر کنیزی که او را به غنیمت مالک شوی، خداوند مراقب همه چیز است.

۴. سوره احزاب، آیه ۵۰: ای پیامبر ما همسرانی را که مهرشان را پرداخته‌ای و کنیزانی که خدا به غنیمت نصیب تو کرده است و دختر عمو و دختر عمه و دختر دایی و دخترخاله‌هایت که با تو مهاجرت کرده‌اند برای تو حلال کردیم.

## در ذکر محرمات رسول خدای ﷺ

**قسم دوم:** از مخصوصات پیغمبر محرمات است و این از برای کسب استعلاء و رفع فضائل است و اجر اجتناب از محرم افزون است از اجتناب مکروه، و این محرمات دوازده (۱۲) است.

**اول:** تحریم زکوة است که بر آن حضرت و آل او حرام است، و خلاف کرده‌اند که دیگر انبیا در این خصیصه با او شریکند یا خاص آن حضرت است.

**دوم:** خوردن سیر و پیاز و گندنا و دیگر چیزها که رایحه بد دارد، در این امر نیز خلاف کرده‌اند، بعضی از علمای عامه حرام و بعضی مکروه شمرده‌اند.

**سیم:** اکل اغذیه در حالی که متکی باشد. *أَمَا أَنَا فَلَا أَكُلُ مُتَكِيًا*. علمای شافعیه گویند: بر آن حضرت نیز مانند امتان مکروه بود.

**چهارم:** خط نوشتن به مدلول آیه مبارکه: *وَلَا تَخْطُوهُ بِمِمْبِنِك إِذَا لَأَزْتَابَ الْمُبْطِلُونَ*.<sup>۱</sup>

**پنجم:** شعر گفتن به دلیل آیه مبارکه: *وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ*.<sup>۲</sup>

و اگر بدون قصد موزون کردن کلامی از آن حضرت صادر شود یا رجزی فرماید آن را شاعری نگویند.

**ششم:** بیرون کردن جامه جنگ بعد از پوشیدن چنانکه در قصه احد مذکور شد و ابن عباس از پیغمبر ﷺ حدیث کند که فرمود: *لَا يَنْبَغِي لِنَبِيِّ إِذَا أَخَذَ لَأَمَةَ الْحَرْبِ وَأَذِنَ فِي النَّاسِ بِالْخُرُوجِ إِلَى الْعَدُوِّ أَنْ يَرْجِعَ حَتَّى يُقَاتِلَ*.

**هفتم:** التفات به زخارف دنیا نکند به مدلول آیه: *لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَادْخُلْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ*.<sup>۳</sup>

**هشتم:** خائنه اعین و اشارت به سر و چشم نفرمود: چنانکه در قصه فتح مکه و امان عبدالله بن سعد مرقوم شد می فرماید: *لَا يَنْبَغِي لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ خَائِنَةُ الْأَعْيُنِ*.  
**نهم:** کسی را عطا کردن و هدیه نمودن به قصد آنکه افزون از آنچه داده بگیرد به

۲. سوره یس، آیه ۶۹.

۱. سوره عنکبوت، آیه ۴۸.

۳. سوره حجر، آیه ۸۸.

مدلول آیه: **وَلَا تَمَنَّوْا تَسْتَكْبِرُوا**<sup>۱</sup>

**دهم:** داشتن زنی را که نکاح او را مکروه دارد چنانکه دختر نعمان گفت: **أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ**، و پیغمبر او را رها کرد چنانکه در ذیل حکایت زوجات مطهرات به شرح مرقوم است.

**یازدهم:** نکاح حره کتابیه، همانا پیغمبر از اهل کتاب که کافرانند نتوانست زن گرفت.

**دوازدهم:** نکاح کنیزک مسلمه، زیرا که نکاح کنیزک بدو شرط جایز شود یکی: خوف عنت.<sup>۲</sup> **دویم:** فقد طول<sup>۳</sup> حره، پیغمبر از شرط نخستین معصوم است و شرط دویم معتبر نیست در حق او، چه نکاح آن حضرت در ابتدا و انتها مفتقر به مهر نیست.

## در ذکر

### مباحات رسول خدای ﷺ

**قسم سیم:** از مخصوصات پیغمبر ﷺ مباحات است و سبب این خصیصه توسعه است بر آن حضرت و این توسعه او را از طاعت مشغول نکند چنانکه دیگران را و این مباحات پانزده (۱۵) است:

**اول:** وصال در روزه است. یعنی روزه را بی افطار به روز دیگر پیوستن چنانکه در شرح عبادات مرقوم شد.

**دویم:** اختیار کردن از غنایم است، آنچه خود خواستی، و این را فقها صفی مَغْنَم<sup>۴</sup> گویند.

**سیم:** درآمدن به مکه بی آنکه احرام بندد، و مراد از مکه در اینجا حرم است که حدود آن معین است و پیغمبر در فتح مکه، بی احرام درآمد و عمامه سیاه بر سر داشت.

**چهارم:** قتل در حرم مکه، چنانکه امر به قتل ابی حنظله فرمود هنگامی که به

۱. سوره مدثر، آیه ۶.

۲. عنت: به معنی گناه افتادن است.

۳. طول: توانائی و بی نیازی.

۴. مَغْنَم: مالی که از جنگ کفار به دست آید.

استار کعبه چنگ زده بود.

**پنجم:** حکم کردن به علم خود بر خلاف دیگر قضات.

**ششم:** حکم کردن از برای حقوق خود، و از برای حقوق فرزند خود، و هر

معصومی را این حکومت روا باشد.

**هفتم:** پذیرفتن هر گواه که از بهر او گواهی دهد، چنانکه پیغمبر از مردی اعرابی

اسبی بخرید و اعرابی انکار کرد و گواه طلبید. خزیمه بن ثابت انصاری گواهی داد،

پیغمبر فرمود: تو حاضر نبودی چگونه گواهی دهی؟ عرض کرد: ما در خبر آسمانی

تصدیق تو کنیم، چگونه در کار زمین تکذیب کنیم. رسول خدای ﷺ او را

ذوالشهادتین خواند.

**هشتم:** حمی<sup>۱</sup> گرفتن از برای خود؛ لکن این خصیصه هرگز واقع نشد.

**نهم:** اخذ طعام و شراب از هر کس اگرچه صاحب آن بعد از بذل آن طعام و شراب

خود بمیرد به مدلول آیه: **الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ**<sup>۲</sup> و این خصیصه نیز هرگز واقع

نشد.

**دهم:** عدم انتقاض وضوی آن حضرت به سبب خواب چنانکه فرماید: **تَنَامُ**

**عَيْنَايَ وَ لَا يَنَامُ قَلْبِي**. و دیگر انبیاء نیز چنین بودند، چنانکه انس بن مالک گوید که:

پیغمبر فرمود: **وَ كَذَلِكَ الْأَنْبِيَاءُ تَنَامُ أَعْيُنُهُمْ وَ لَا تَنَامُ قُلُوبُهُمْ**.

**یازدهم:** توقف در مسجد در حال جنابت، چنانکه ترمذی در «سنن» خویش از

طریق ابی سعید خدری حدیث کند که پیغمبر فرمود: ای علی حلال نیست هیچ کس

را که در این مسجد جنب باشد الا من و تو.

**دوازدهم:** لعنت کردن مؤمنی را بی آنکه مستوجب لعن باشد و این از بهر آن

است که در حضرت پروردگار خواستار شد که الهی من نیستم مگر از جمله بشر،

پس هر کدام از مؤمنان را که ستم کنم یا لعن فرستم آن را از برای او رحمت و قربت

گردان تا در قیامت به آن وسیله با تو تقرّب جوید، پس لعن آن حضرت برای مؤمن

رحمت است و مباح خواهد بود.

**سیزدهم:** عقد بستن افزون از چهار زن و در این خصیصه دیگر انبیا را نیز شرکت

بود چنانکه سلیمان عليه السلام را در یک زمان صد (۱۰۰) تن زن و داود عليه السلام را نود و نه

۱. حمی: قرق گاه. ۲. سوره احزاب، آیه ۶.

(۹۹) زن بود.

**چهاردهم:** انعقاد نکاح به لفظ هبه به مدلول آیه: **وَأَمْرًا مُّؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَّكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ**.<sup>۱</sup>

**پانزدهم:** صحت نکاح بی ولی و گواه؛ زیرا که اعتبار ولی برای محافظت است بر کفایت، و آن حضرت بی شک از همه اکفأ برتر است و شهود اگر برای انکار ناکح است آن حضرت از حجود معصوم است و اگر از برای انکار زن است آن کس که تکذیب پیغمبر کند کافر است.

### ذکر خصایص

**پیغمبر ﷺ موافق عقیده  
علمای امامیه اثنی عشریه**

چون این خصایص که مرقوم افتاد بعضی را علمای عامّه با مردم شیعی متفق اند و در برخی خلاف دارند، لاجرم چنان صواب نمود که عقیدت مردم شیعی را در خصایص رسول خدای به اختصار شرح دهم چنانکه علامّه در «تذکره» آورده، همانا مخصوصات واجبه هشت است:

**اول:** نماز وتر.

**دوم:** مسواک زدن.

**سیم:** قربانی. قال رسول الله ﷺ **ثَلَاثٌ كُتِبَ عَلَيَّ وَ لَمْ يُكْتَبْ عَلَيْكُمْ، السُّوَاكُ وَالْوِتْرُ وَالْأَضْحِيَّةُ**.

**چهارم:** قیام لیل: قال الله تعالى: **وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ**.<sup>۲</sup>

و روا نیست که کس لفظ نافله را در حق پیغمبر نسبت تأویل کند چه سنت اصلاح فریضه کند و پیغمبر از نقصان فرایض معصوم بود و در این آیت مبارک از نافله معنی لغوی مقصود است و نافله در لغت به معنی زیادت است.

۱. سورة الاحزاب، آیه ۵۰: و هر زن با ایمانی که خود را به پیامبر ببخشد به شرط آن که پیامبر بخواهد با او ازدواج کند، این حکم مخصوص توست نه سایر مؤمنان.

۲. سورة اسراء، آیه ۸۱.

**پنجم:** وجوب قضای دین، آن کس که مسکین و معسر بمیرد: لِقَوْلِهِ: مَنْ مَاتَ وَ خَلَّفَ مَالًا فَلِوَرَثَتِهِ وَ مَنْ مَاتَ وَ خَلَّفَ دَيْنًا فَإِنِّي ضَامِنٌ.

**ششم:** مشاوره، قَالَ اللهُ تَعَالَى وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ<sup>۱</sup> و گفته اند واجب نبود مشورت بر پیغمبر چه عقل او از کل بشر افزون بود بلکه برای استمالت قلوب مشورت فرمودی.

**هفتم:** نهی از منکر، بدون تقیّه اگر چه در مواضع خطر باشد، چه خداوند نصرت او را ضامن است.

**هشتم:** مخیر داشتن زنان خود را در اختیار زینت دنیا و اختیار مصاحب آن حضرت - چنانکه مرقوم شد - .

## در ذکر

### مخطورات و محرّمات رسول خدای ﷺ به عقیده شیعه

مخطورات و محرّمات خاصّه پیغمبر سیزده (۱۳) است.

**اول:** اخذ زکوة واجب، چه زکوت در شمار اوساخ ناس است. قَالَ رَسُولُ اللهِ: إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا تَجِلُّ لَنَا الصَّدَقَةُ.

**دوم:** صدقه مندوبه است و تحریم آن نیز به آن برهان که گفته شد اقرب است.

**سیم:** اکل سیر و پیاز و گندنا، چه با ملائکه مکالمه می فرمود، وقتی با یکی از اصحاب خطاب کرد: كُلْ فَإِنِّي أَنَا جِي مَنْ لَا تُنَاجِي.

**چهارم:** در حال اکل متکی شدن، قَالَ: أَنَا أَكُلُ كَمَا تَأْكُلُ الْعَبِيدُ وَ أَجْلِسُ كَمَا تَجْلِسُ الْعَبِيدُ وَ بَرْدُ دَسْتٍ نَكْرَدَةٌ.

**پنجم:** خط نوشتن: قَالَ اللهُ تَعَالَى: وَ لَا تَخْطُ بِبِيَمِينِكَ<sup>۲</sup>.

**ششم:** شعر گفتن قَالَ اللهُ تَعَالَى: وَ مَا عَلَفْنَاهُ الشُّعْرَ<sup>۳</sup>.

**هفتم:** چون لباس حرب پوشیدی قبل از مقاتله برآوردن آن حرام بود.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۴۸.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۳. سوره یس، آیه ۶۹.



هشتم: چون ابتدا به تطوع فرمودی ترک آن قبل از اتمام بر آن حضرت حرام بود.  
 نهم: حرام بود بر آن حضرت نگریستن بر حطام دنیوی. قال الله تعالی: و لا تَمُدَّنْ  
 عَیْنِکَ اِلٰی مَا مَتَّعْنَا.<sup>۱</sup>

دهم: خائنه اعین و اشارت کردن به چشم و ابرو و غمز کردن. قال رسول الله:  
 مَا كَانَ لِنَبِیٍّ اَنْ یَّکُونَ لَهُ خَائِنَةٌ اِلَّا عَیْنٌ.

یازدهم: بعضی گویند: جایز نبود بر آن حضرت که نماز بر کسی کند که او را  
 فرضی و دینی باشد.

دوازدهم: حرام بود بر آن حضرت کسی را عطائی کند و بخواهد که در عوض  
 بیشتر ستاند قال الله تعالی: و لا تَمُنُّنَّ تَشْکُرًا.<sup>۲</sup>

سیزدهم: نکاح کنیزکان چه نکاح کنیز یا از خوف عنت است، یعنی بیم آنکه کس  
 مرتکب حرامی بشود و آن حضرت معصوم است یا از بیم انتقاء قدرت.

## در ذکر

### مباحات رسول خدا ﷺ

#### به عقیده شیعه

مباحات رسول خدای که آن را تخفیفات گویند دوازده (۱۲) به حساب  
 گرفته اند.

- اول: جواز وصل صوم است چنانکه مرقوم شد.
- دویم: اختیار صفی غنایم نیز مذکور شد.
- سیم: دخول مکه مشرفه بدون احرام.
- چهارم: دخول مسجد در حالت جنابت.
- پنجم: آنکه وضوی آن حضرت به نوم منتقض نشود.
- ششم: جواز زیاده از چهار زن.
- هفتم: جواز نکاح به لفظ هبه.

۲. سورة مدثر، آیه ۶.

۱. سورة حجر: آیه ۸۸.

هشتم: اگر میل به نکاح زنی می فرمودند واجب بود اجابت او، و اگر شوهر داشت واجب بود بر شوهر که طلاق او گوید تا پیغمبر بگیرد.

نهم: نکاح زنی به غیر حضور ولی و شاهد - این نیز مذکور شد -.

دهم: آنکه حکم می کرد در حق خود و فرزند خود و شهادت توانست داد در حق خود و فرزند خود و اینکه شهادت دیگری را در حق خود قبول فرماید.

یازدهم: اخذ طعام و شراب از مالک آن اگرچه مالک محتاج باشد - چنانکه مذکور شد -.

دوازدهم: آنکه زمینی را برای رعی مواشی خود معین فرماید.

همانا خصایص پیغمبر بیرون شمار است بدین قدر اختصار رفت.

## در ذکر اسامی و القاب و کنای رسول خدا ﷺ

جماعتی از علما گفته‌اند که رسول خدا را هزار نام و لقب است. عبدالرحمن واسطی در کتاب «انوار جلیه من الاسماء المصطفویه» نیز چنین رقم کرده، همانا اسامی و اسمای صفاتی پیغمبر چهار گونه است:

فخستین: آنچه به نص قرآن رسیده.

دویم: آنچه با احادیث تقریر یافته.

سه دیگر علما.

و چهارم مذکران آورده‌اند.

اما آنچه در قرآن مجید منصوص است هم بر دو گونه است:

اول: آنچه تصریح شده.

دویم: آنچه از فحوای آیات استنباط گشته.

اما آنچه تصریح شده به عدد حروف احمد پنجاه و سه (۵۳) است.

اول: مُحَمَّدٌ یعنی ستوده. قال الله تعالى: وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ<sup>۱</sup>.

دویم: احمد، یعنی ستاینده‌ترین ستایش‌گران. قال الله تعالى: يَأْتِي مِنْ بَغْدَى اسْمُهُ

أَحْمَدُ<sup>۲</sup>.

سیم: امی، یعنی نانویسنده. قال الله تعالى: النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ<sup>۳</sup>.

از امام محمد تقی علیه السلام حدیث کرده‌اند که می‌فرماید: امی یعنی مکی چه نام مکه

۲. سورة الصف، آیه ۷.

۱. سورة آل عمران، آیه ۱۳۸.

۳. سورة اعراف، آیه ۱۵۸.

أمّ القرى باشد؛ و رسول خدا به همه زبانها می نوشت و می خواند الا آنکه کسب علم و خط از کس نکرده بود، چنانکه خدای فرماید: و مَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخْطُهَا بِيَمِينِكَ إِذَا لَأَزْتَابِ الْمُبْطِلُونَ.<sup>۱</sup>

چهارم: اولی، یعنی سزاوارتر به مؤمنان از نفوس ایشان. قال الله تعالى: أَلَتَّبِعُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ.<sup>۲</sup>

پنجم: بشر، یعنی بهتر آفرینش. قال الله تعالى: قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ.<sup>۳</sup>

ششم: بینة، یعنی حجّت بر توحید خداوند. قال الله تعالى: حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ.<sup>۴</sup>

هفتم و هشتم: بشیر و نذیر، یعنی بشارت دهنده و بیم کننده قال الله تعالى: إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا.<sup>۵</sup>

نهم: برهان، قال الله تعالى: قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ.<sup>۶</sup>

دهم: حنیف، یعنی مایل به عبادت. قال الله تعالى: فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا.<sup>۷</sup>

یازدهم: حق، یعنی راست در اقوال و افعال. قال الله تعالى: فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا.<sup>۸</sup>

دوازدهم: حریص، یعنی حریص در شرائع دینیه. قال الله تعالى: حَرِصٌ عَلَيْكُمْ.<sup>۹</sup>

سیزدهم: خاتم. قال الله تعالى: وَ لَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ.<sup>۱۰</sup>

چهاردهم: خبیر. قال الله تعالى: فَاسْتَلْ بِهِ خَبِيرًا.<sup>۱۱</sup> قاضی عیاض گوید: سائل دیگر کس و مسئول پیغمبر است.

پانزدهم: داعی. قال الله تعالى: وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ.<sup>۱۲</sup>

شانزدهم: رحمت. قال الله تعالى: وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ.<sup>۱۳</sup>

هفدهم و هجدهم: رؤف و رحیم. قال الله تعالى: وَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ.<sup>۱۴</sup>

نوزدهم: رجل، یعنی تمام در مردی و مردانگی. قال الله تعالى: أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ

۱. سورة عنكبوت، آیه ۴۸.

۳. سورة كهف، آیه ۱۱۰.

۵. سورة بقره، آیه ۱۱۳ و سورة فاطر، آیه ۲۲.

۷. سورة روم، آیه ۳۰.

۹. سورة توبه، آیه ۱۲۸.

۱۱. سورة فرقان، آیه ۵۹.

۱۳. سورة انبياء، آیه ۱۰۷.

۲. سورة احزاب، آیه ۶.

۴. سورة بينه، آیه ۷.

۶. سورة نساء، ۱۷۴.

۸. سورة قصص، آیه ۴۸.

۱۰. سورة احزاب، آیه ۴۰.

۱۲. سورة احزاب، آیه ۴۶.

۱۴. سورة توبه، آیه ۱۲۸.

أَوْحَيْنَا إِلَىٰ رَجُلٍ مِّنْهُمْ<sup>۱</sup>.

بیستم: رسل، یعنی جامع صفات همه انبیای مرسل. قال الله تعالى: يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ<sup>۲</sup>.

بیست و یکم: رسول. قال الله تعالى: يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ<sup>۳</sup>.

بیست و دویم: نبی، یعنی خبرکننده. قال الله تعالى: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ<sup>۴</sup>.

بیست و سیم: سراج منیر، یعنی چراغ روشن کننده. قال الله تعالى: وَ سِرَاجًا مُّنِيرًا<sup>۵</sup>.

بیست و چهارم: شهید، یعنی گواه. قال الله تعالى: وَ جِثَابِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا<sup>۶</sup>.

بیست و پنجم: شاهد که هم به معنی گواه است. قال الله تعالى: إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِيدًا<sup>۷</sup>.

بیست و ششم: صاحب. قال الله تعالى: وَ مَا صَاحِبِكُمْ بِمَجْنُونٍ<sup>۸</sup>.

بیست و هفتم: طه، یعنی طاهر و هادی. قال الله تعالى: طه مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ

لِتَشْقَى<sup>۹</sup>.

بیست و هشتم: یس، یعنی سید. قال الله تعالى: يَسَّ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ<sup>۱۰</sup>.

بیست و نهم: طیب، یعنی پاک. قال الله تعالى: وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ<sup>۱۱</sup>.

سی ام: عروة وثقی، یعنی دست آویز محکم. قال الله تعالى: فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ

الْوُثْقَى<sup>۱۲</sup>.

سی و یکم: عبدالله. قال الله تعالى: وَ إِنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ<sup>۱۳</sup>.

سی و دویم: عزیز، یعنی غالب. قال الله تعالى: رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ<sup>۱۴</sup>.

سی و سیم: قدم صدق، و مراد از آن شفاعت پیغمبر است. قال الله تعالى: إِنَّ لَهُمْ

قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ<sup>۱۵</sup>.

۲. سورة مؤمنون، آیه ۵۱.

۴. سورة احزاب، آیه ۴۵.

۶. سورة نساء، آیه ۴۱.

۹. سورة طه، آیه ۱ و ۲.

۱۱. سورة نور، آیه ۲۶.

۱۳. سورة جن، آیه ۱۹.

۱۵. سورة یونس، آیه ۲.

۱. سورة یونس، آیه ۲.

۳. سورة مائده، آیه ۴۱.

۵. سورة احزاب، آیه ۴۶.

۷. سورة فتح، آیه ۸ و سورة احزاب، آیه ۴۵.

۸. سورة تکویر، آیه ۲۲.

۱۰. سورة یس، آیه ۱ و ۲.

۱۲. سورة بقره، آیه ۲۵۶.

۱۴. سورة توبه، آیه ۱۲۸.

- سی و چهارم: کریم، یعنی کرم‌کننده. قال الله تعالى: إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ<sup>۱</sup>.
- سی و پنجم: مبین، یعنی روشن‌کننده. قال الله تعالى: وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ<sup>۲</sup>.
- سی و ششم: مصدق. قال الله تعالى: رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ<sup>۳</sup>.
- سی و هفتم: مهیمن، یعنی گواه راست. قال الله تعالى: مُهَيِّمِنًا عَلَيْهِ<sup>۴</sup>.
- سی و هشتم: منذر، یعنی ترساننده. قال الله تعالى: إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ<sup>۵</sup>.
- سی و نهم: مبشر، یعنی بشارت‌رساننده. قال الله تعالى: شَاهِدًا وَّ مُبَشِّرًا<sup>۶</sup>.
- چهارم: مرسل، یعنی فرستاده شده. قال الله تعالى: إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ<sup>۷</sup>.
- چهل و یکم: مخلص، یعنی پاک‌نیت. قال الله تعالى: أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا<sup>۸</sup>.
- چهل و دویم: مذکر، یعنی پنددهنده. قال الله تعالى: إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ<sup>۹</sup>.
- چهل و سیم: مزمل، یعنی گلیم بر خود پیچیده. قال الله تعالى: يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ<sup>۱۰</sup>.
- چهل و چهارم: مدثر، یعنی جامه بر سر کشیده. قال الله تعالى: يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ<sup>۱۱</sup>.
- چهل و پنجم: مصباح، به آن روایت که گفته‌اند مشکوة ابراهیم، و زجاجه اسمعیل علیهما السلام است، و مصباح رسول خداست. قال الله تعالى: كَمِشْكُوتٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ<sup>۱۲</sup>.
- چهل و ششم: نجم. قال الله تعالى: وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ<sup>۱۳</sup>.
- چهل و هفتم: نور، یعنی به خود روشن و روشنی‌بخش. قال الله تعالى: قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ<sup>۱۴</sup>.
- چهل و هشتم: نعمت‌الله، قال الله تعالى: يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا<sup>۱۵</sup>. مجاهد گوید: یعنی: يَعْرِفُونَ مُحَمَّدًا وَّ يُنْكِرُونَهُ.
- چهل و نهم: ناس، کنایت از آنکه خلاصه آدمیان است. قال الله تعالى: أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ<sup>۱۶</sup> یعنی محمداً.

- |                        |   |
|------------------------|---|
| ۱. سورة تكوير، آیه ۱۹. | ۲. سورة حجر، آیه ۸۹.                    |
| ۳. سورة بقره، آیه ۱۰۱. | ۴. سورة مائده، آیه ۴۸.                  |
| ۵. سورة رعد، آیه ۷.    | ۶. سورة فتح، آیه ۸، سورة احزاب، آیه ۴۵. |
| ۷. سورة يس، آیه ۳.     | ۸. سورة زمر، آیه ۱۱.                    |
| ۹. سورة غاشيه، آیه ۲۱. | ۱۰. سورة مزمل، آیه یک.                  |
| ۱۱. سورة مدثر، آیه یک. | ۱۲. سورة نور، آیه ۳۵.                   |
| ۱۳. سورة نجم، آیه یک.  | ۱۴. سورة مائده، آیه ۱۵.                 |
| ۱۵. سورة نحل، آیه ۸۳.  | ۱۶. سورة نساء، آیه ۵۴.                  |

پنجاهم: ولی، یعنی دوست دارنده.

پنجاه و یکم: نصیر، یعنی یاری دهنده. قال الله تعالى: **وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا**<sup>۱</sup>.

پنجاه و دویم: هادی، یعنی راه نماینده. قال الله تعالى: **وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ**<sup>۲</sup>.

پنجاه و سیم: هدی، یعنی مقصود. قال الله تعالى: **إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى**<sup>۳</sup>.

### ذکر اسامی

#### رسول خدا که به اقتضاب از

#### قرآن مجید مأخوذ شده

قسم دویم: از اسامی رسول خدای که از قرآن مجید مأخوذ داشته‌اند مقتبضه نامند و آن به عدد لفظ الله شصت و شش (۶۶) اسم است و باید دانست که در عدد حروف آنچه مکتوب می‌شود به شمار می‌آید نه آنچه ملفوظ گردد پس حروف مشدده یک حرف شمرده شود، مثل: علام در شمار یک لام را به حساب گیرند اما لفظ الله چون به صورت با دو لام مکتوب می‌شود و لام به شمار می‌آید پس شصت و شش (۶۶) عدد به میزان رود. بالجمله:

اول: امر، یعنی فرماینده.

دویم: ناهی، یعنی منع‌کننده. قال الله تعالى: **يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ**<sup>۴</sup>.

سیم: تالی، یعنی خواننده. قال الله تعالى: **يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ**<sup>۵</sup>.

چهارم: حکم، یعنی صاحب محکمه. قال الله تعالى: **حَتَّىٰ يُحْكُمَوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ**<sup>۶</sup>.

پنجم: حکیم، یعنی دانا. قال الله تعالى: **وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا**<sup>۷</sup>.

ششم: حاکم. قال الله تعالى: **فَاخْكُم بِأَلْقِسْطٍ**<sup>۸</sup>.

۲. سورة رعد، آیه ۷.

۱. سورة نساء، آیه ۷۵.

۳. سورة اسراء، آیه ۹۴ و سورة كهف، آیه ۵۵.

۴. سورة آل عمران، آیه ۱۱۴.

۵. سورة آل عمران، آیه ۱۶۴.

۶. سورة نساء، آیه ۶۵.

۷. سورة بقره، آیه ۲۶۹.

۸. سورة مائده، آیه ۴۲.

- هفتم: حامد، یعنی ستاینده. قال الله تعالى: وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ<sup>۱</sup>.
- هشتم: ذاکر، یعنی یادکننده. قال الله تعالى: وَ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ<sup>۲</sup>.
- نهم: رفیع. قال الله تعالى: وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ<sup>۳</sup>.
- دهم: راضی، یعنی خوشنود. قال الله تعالى: يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى<sup>۴</sup>.
- یازدهم: ساجد. قال الله تعالى: وَ كُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ<sup>۵</sup>.
- دوازدهم: شاکر. قال الله تعالى: وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ<sup>۶</sup>.
- سیزدهم: صادق. قال الله تعالى: وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ<sup>۷</sup>.
- چهاردهم: صادع، یعنی ظاهرکننده. خدا فرماید: فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ<sup>۸</sup>.
- پانزدهم: صابر. قال الله تعالى: وَ اصْبِرْ وَ ماصْبِرْكَ إِلَّا بِاللَّهِ<sup>۹</sup>.
- شانزدهم: عادل. خدا فرماید: وَ أَمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ<sup>۱۰</sup>.
- هفدهم: عالم. قال الله تعالى: فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ<sup>۱۱</sup>.
- هیجدهم: عابد. خدا فرماید: وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ<sup>۱۲</sup>.
- نوزدهم: عافی، یعنی درگذرنده.
- بیستم: صفوح یعنی تجاوزکننده. قال الله: فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ<sup>۱۳</sup>.
- بیست و یکم: قاضی، یعنی حکمکننده. خدا فرماید: إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا<sup>۱۴</sup>.
- بیست و دویم: قائم. خدا فرماید: قُمْ فَأَنْذِرْ<sup>۱۵</sup>.
- بیست و سیم: مؤمن. خدای فرماید: يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ كَلِمَاتِهِ<sup>۱۶</sup>.
- بیست و چهارم: مسلم، یعنی گردن نهنده. قال الله تعالى: فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ<sup>۱۷</sup>.
- بیست و پنجم: مبین، یعنی روشنکننده. قال الله تعالى: رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ<sup>۱۸</sup>.

- |                            |                          |
|----------------------------|--------------------------|
| ۱. سورة نمل، آیه ۹۳.       | ۲. سورة كهف، آیه ۲۴.     |
| ۳. سورة بقره، آیه ۲۵۳.     | ۴. سورة ضحی، آیه ۵.      |
| ۵. سورة حجر، آیه ۹۸.       | ۶. سورة اعراف، آیه ۱۴۴.  |
| ۷. سورة زمر، آیه ۳۳.       | ۸. سورة حجر، آیه ۹۴.     |
| ۹. سورة نحل، آیه ۱۲۷.      | ۱۰. سورة شوری، آیه ۱۵.   |
| ۱۱. سورة محمد، آیه ۱۹.     | ۱۲. سورة حجر، آیه ۹۹.    |
| ۱۳. سورة مائده، آیه ۱۳.    | ۱۴. سورة احزاب، آیه ۳۶.  |
| ۱۵. سورة مدثر، آیه ۲.      | ۱۶. سورة اعراف، آیه ۱۵۸. |
| ۱۷. سورة آل عمران، آیه ۲۰. | ۱۸. سورة مائده، آیه ۱۹.  |



بیست و ششم: مبعوث، یعنی فرستاده شده. قال الله تعالى: حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ رَسُولًا<sup>۱</sup>.  
 بیست و هفتم: مبلّغ، یعنی رساننده. خدای فرماید: بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ<sup>۲</sup>.  
 بیست و هشتم: متّبع، یعنی از پی رونده. فرماید: اِتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ<sup>۳</sup>.  
 بیست و نهم: متبتل، یعنی منقطع. قال الله تعالى: وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتَلًا<sup>۴</sup>.  
 سی ام: متقی، یعنی پرهیزکار. قال الله: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ<sup>۵</sup>.  
 سی و یکم: متوکل، یعنی بازگذارنده. خدای فرماید: فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ<sup>۶</sup>.  
 سی و دویم: متجهد، یعنی قیام کننده در شب. قال الله تعالى: وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ  
 نَافِلَةً لَكَ<sup>۷</sup>.

سی و سیم: مجیر، یعنی زنده کننده. خدای فرماید: فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ<sup>۸</sup>.  
 سی و چهارم: مجاهد، یعنی جهاد کننده. خدای می فرماید: جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ<sup>۹</sup>.  
 سی و پنجم: مجتبی، یعنی برگزید. خدای می فرماید: يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ<sup>۱۰</sup>.  
 سی و ششم: محرض، یعنی تهییج کننده مبارزان و مجاهدان. خدای فرماید: حَرِّضَ  
 الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ<sup>۱۱</sup>.

سی و هفتم و سی و هشتم: محل و محرم. قال الله تعالى: وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ  
 عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ<sup>۱۲</sup>.

سی و نهم: محدث. خدای فرماید: وَ أَمَا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ<sup>۱۳</sup>.  
 چهلم: محفوظ، یعنی به نگاهبانی ملائکه. می فرماید: يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ<sup>۱۴</sup>.  
 چهل و یکم: مختار. می فرماید: وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ<sup>۱۵</sup>.  
 چهل و دویم: مرتضی، یعنی پسندیده. قال الله تعالى: إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ<sup>۱۶</sup>.

- |   |                         |
|---|-------------------------|
| ۱. سورة قصص، آیه ۵۹.                      | ۲. سورة مائده، آیه ۶۷.  |
| ۳. سورة انعام، آیه ۱۰۶.                   | ۴. سورة مزمل، آیه ۸.    |
| ۵. سورة احزاب، آیه یک.                    | ۶. سورة نمل، آیه ۷۹.    |
| ۷. سورة اسراء، آیه ۷۹.                    | ۸. سورة توبه، آیه ۶.    |
| ۹. سورة توبه، آیه ۷۳ و سورة تحریم، آیه ۹. |                         |
| ۱۰. سورة آل عمران، آیه ۱۷۹.               | ۱۱. سورة انفال، آیه ۶۵. |
| ۱۲. سورة اعراف، آیه ۱۵۷.                  | ۱۳. سورة ضحی، آیه ۱۱.   |
| ۱۴. سورة رعد، آیه ۱۱.                     | ۱۵. سورة قصص، آیه ۶۸.   |
| ۱۶. سورة جن، آیه ۲۷.                      |                         |

چهل و سیم: مرتل، یعنی خواننده قرآن. می فرماید: وَ رَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلاً<sup>۱</sup>.  
 چهل و چهارم: مزکی، یعنی پاک کننده. خدای می فرماید: وَ یُزَكِّیهِمْ<sup>۲</sup>.  
 چهل و پنجم: مستقیم، یعنی ثابت. می فرماید: فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ<sup>۳</sup>.  
 چهل و ششم: مستغفر. می فرماید: وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ<sup>۴</sup>.  
 چهل و هفتم: مستعید، یعنی پناه جوینده. قال الله تعالی: وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ  
 بِاللَّهِ<sup>۵</sup>.

چهل و هشتم: مسبح، یعنی یادکننده. می فرماید: وَ سَبِّحْهُ لَیلاً طَوِیلاً<sup>۶</sup>.  
 چهل و نهم: مستحیی، یعنی باحیا. می فرماید: فَبَسَّطْنَا مِنْكُم<sup>۷</sup>.  
 پنجاهم: مصطفی، یعنی برگزیده. قال الله تعالی: اللَّهُ یُصْطَفِی مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَ مِنْ  
 النَّاسِ<sup>۸</sup>.

پنجاه و یکم: مصلی، یعنی دعا کننده. فرماید: وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ<sup>۹</sup>.  
 پنجاه و دویم: مطهر، یعنی پاک کننده. می فرماید: خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ<sup>۱۰</sup>.  
 پنجاه و سیم: معصوم، یعنی نگاه داشته شده. می فرماید: وَاللَّهُ یَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ<sup>۱۱</sup>.  
 پنجاه و چهارم: معروف، یعنی شناخته شده. می فرماید: فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا<sup>۱۲</sup>.  
 پنجاه و پنجم: معرض، یعنی روی گرداننده از مشرکین. می فرماید: وَ أَعْرَضَ عَنِ  
 الْجَاهِلِينَ<sup>۱۳</sup>.

پنجاه و ششم: معلّم، یعنی آموزگار. می فرماید: وَ یُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ<sup>۱۴</sup>.  
 پنجاه و هفتم: مغفور، یعنی آمرزیده. می فرماید: لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ  
 مَا تَأَخَّرَ<sup>۱۵</sup>.

۱. سوره مزمل، آیه ۴.
۲. سوره بقره، آیه ۱۲۹ و آل عمران، آیه ۱۶۴ و سوره جمعه، آیه ۲.
۳. سوره هود، آیه ۱۱۲.
۴. سوره محمد، آیه ۱۹.
۵. سوره نحل، آیه ۹۸.
۶. سوره نحل، آیه ۵۳.
۷. سوره احزاب، آیه ۵۳.
۸. سوره توبه، آیه ۱۰۳.
۹. سوره توبه، آیه ۱۰۳.
۱۰. سوره توبه، آیه ۱۰۳.
۱۱. سوره مائده، آیه ۶۷.
۱۲. سوره بقره، آیه ۸۹.
۱۳. سوره اعراف، آیه ۱۹۹.
۱۴. سوره بقره، آیه ۱۲۹.
۱۵. سوره فتح، آیه ۲.

پنجاه و هشتم: مفضل، یعنی تفضیل یافته شده بر انبیاء. می فرماید: وَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ<sup>۱</sup>.

پنجاه و نهم: مقیم الصلوة، یعنی به پا دارنده نماز. می فرماید: فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ<sup>۲</sup>.

شصتیم: مقاتل، یعنی رزم کننده. می فرماید: وَ قَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ<sup>۳</sup>.

شصت و یکم: مکبر، یعنی یاد کننده خدا به بزرگی. می فرماید: وَ كَبْرَهُ تَكْبِيرًا<sup>۴</sup>.

شصت و دویم: منصور. قال الله تعالى: وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا<sup>۵</sup>.

شصت و سیم: منبىء، یعنی آگاه کننده. قال الله تعالى: نَبِيٌّ عِبَادِي<sup>۶</sup>.

شصت و چهارم: مؤید، یعنی قوت یافته. می فرماید: وَ أَيْدِيَهُمْ يُجْنُوذُ لَمْ تَرَوْهَا<sup>۷</sup>.

شصت و پنجم: واعظ، یعنی پند دهنده. می فرماید: وَ عِظُهُمْ وَ قُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا

بَلِيغًا<sup>۸</sup>.

شصت و ششم: واضع، یعنی بردارنده تکالیف شاقه از امت. قال الله تعالى: وَ يَضَعُ

عَنْهُمْ إِضْرَهُمْ<sup>۹</sup>.

## ذکر اسامی

### رسول خدای ﷺ

### موافق احادیث آن حضرت

اسامی رسول خدا ﷺ موافق اخباری که از آن حضرت حدیث کرده اند سی و

یک (۳۱) نام است.

اول: ماحی، یعنی محو کننده. می فرماید: أَنَا الْمَاحِي الَّذِي يَمْحُو اللَّهُ بِِي الْكُفْرَ.

دویم: عاقب، یعنی از پی درآینده. می فرماید: أَنَا الْعَاقِبُ الَّذِي لَيْسَ بَعْدَهُ نَبِيٌّ.

سیم: مقفی، و آن به معنی عاقب نزدیک است و نیز گفته اند به معنی تتبع کننده

آثار انبیاست.

۲. سوره نساء، آیه ۱۰۲.

۴. سوره اسراء، آیه ۱۱۱.

۶. سوره حجر، آیه ۴۹.

۸. سوره نساء، آیه ۶۳.

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۳.

۳. سوره نساء، آیه ۸۴.

۵. سوره فتح، آیه ۳.

۷. سوره توبه، آیه ۴۰.

۹. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

چهارم: حاشِر، یعنی اول کسی که حاضر محشر شود و حشر همه کس از پس اوست.

پنجم: نَبِیُّ التَّوْبَةِ، یعنی نماینده راه توبه.

ششم: نَبِیُّ الرَّحْمَةِ، یعنی گشاینده درهای رحمت و این چهار اسم در این حدیث وارد است. می فرماید: أَنَا مُحَمَّدٌ وَ أَنَا أَحْمَدُ وَ الْمُقْفَى وَ الْحَاشِرُ وَ نَبِیُّ التَّوْبَةِ وَ نَبِیُّ الرَّحْمَةِ.

هفتم: شافع، یعنی شفاعت کننده.

هشتم: مشفع، یعنی شفاعت داده. می فرماید: أَنَا أَوَّلُ شَافِعٍ وَ أَوَّلُ مُشَفَّعٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

نهم: شفیع، شاید که مبالغه شافع باشد. فرماید: وَ أَنَا أَوَّلُ شَفِيعٍ فِي الْجَنَّةِ.

دهم: مستشفع، یعنی طلب شفاعت کننده. فرماید: وَ أَنَا مُسْتَشْفِعُهُمْ إِذَا حُيِسُوا.

یازدهم: اکرم الاولین و الاخرین. می فرماید: أَنَا أَكْرَمُ الْأَوْلَىٰ وَ الْأَخِرِينَ.

دوازدهم: امام النبیین.

سیزدهم: خطیب النبیین. می فرماید: كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ وَ خَطِيبَهُمْ.

چهاردهم: اکرم ولد آدم. قال رسول الله: أَنَا أَكْرَمُ وُلْدِ آدَمَ.

پانزدهم: حبیب الله. فرماید: أَنَا حَبِيبُ اللَّهِ وَ لَا فَخْرَ.

شانزدهم: حامل لواء حمد. فرماید: أَنَا حَامِلُ لَوَاءِ الْحَمْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

هفدهم: رسول الراحة فرماید: أَنَا رَسُولُ الرَّاحَةِ.

هجدهم: رحمة مهداة، یعنی رحمتی که هدیه خداوند است خود فرماید: أَنَا

رَحْمَةٌ مُّهْدَاةٌ.

نوزدهم: نبی الملحمه، یعنی پیغمبر جهاد و حرب و همچنين نبی الملحمه و

رسول الملاحم در حدیث وارد است.

بیستم: خلیل الرحمن، در «صحیح» مسلم مرقوم است که فرمود: فَإِنَّ اللَّهَ

قَدِ اتَّخَذَنِي خَلِيلًا كَمَا اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا.

بیست و یکم: قثم، یعنی بخشنده عطایا و خیرات. می فرماید: ملکی بر من آمد و

گفت: أَنْتَ قَثِمٌ. و در بعضی نسخ به جای قثم، قیم رقم شده یعنی قیام کننده به

مهمات امت.

بیست و دویم: سابق. فرماید: نَحْنُ الْأَخِرُونَ السَّابِقُونَ.

بیست و سیم: شکور. می فرماید: أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا.

بیست و چهارم: فاتح، یعنی گشاینده.

بیست و پنجم: خاتم، یعنی مهرنهنده. می فرماید: وَ جَعَلَنِي فَاتِحًا وَ خَاتِمًا.

بیست و ششم: قاسم، یعنی قسمت کننده. می فرماید: إِنَّمَا جُعِلْتُ قَاسِمًا أَقْسِمُ بِبَيْنِكُمْ.

بیست و هفتم: اول.

بیست و هشتم: آخر. فرماید: كُنْتُ أَوَّلَ الْأَنْبِيَاءِ فِي الْخَلْقِ وَ آخِرَهُمْ فِي الْبَعْثِ.

بیست و نهم: قاید المرسلین، یعنی کشنده پیغمبران. چنانکه خود فرماید: أَنَا قَائِدُ الْمُرْسَلِينَ.

سی ام: سید ولد آدم. چنانکه خود فرماید: أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَ لَأَفْخُرَ.

سی و یکم: اول الفکر، آخر العمل.

### ذکر اسامی

#### رسول خدای ﷺ که

#### علما در کتب سماویه یافته اند

علمای اخبار پانزده (۱۵) نام از رسول خدای در کتب سماوی یافته اند و ما هریک را رقم کنیم:

**اول:** در صُحْفِ شَيْثِ طَالِثَا بِا طَاىِ مَهْمَلَه و الف و لام مکسور و تحتانی ساکن و ثای مثلثه و الف مسطور است. و این در لغت سریانی به معنی: بزرگ قدر است، و نیز گفته اند به معنی سرور همگنان است.

**دویم:** در صُحْفِ ادریس: مُشَقَّعٌ است با شین معجمه و قاف و حای مهمله بر وزن محمّد و نیز به معنی محمّد است.

**سیم:** در صُحْفِ ابراهیم: بِرْزَقِيطَا به کسر موخده و سکون رای مهمله و قاف مکسور و تحتانی ساکن و طای مهمله و الف مسطور است. و این لفظ به معنی: روشن روی است.

**چهارم:** در صحفی که قبل از توریة فرود شده: أَخْرَايَا به فتح همزه و سکون خای معجمه و رای مهمله و الف و یای تحتانی و الف. یعنی: آخرین پیغمبران.

**پنجم:** هم در صُحُفِ مُوسَى: قَرَّمَايَا. به فتح قاف و رای مهمله ساکن و میم و الف و تحتانی و الف. یعنی: سید آخر الزمان و این دو نام از آیات باهرات نقل شده.

**ششم:** از توریة، أُحِید آمده به ضم همزه و کسر حای مهمله و تحتانی ساکن و دال مهمله. در «تهذیب الاسماء» مؤلف حافظ محی الدین ابی زکریا یحیی بن شرف از ابن عباس حدیث می کند که پیغمبر فرمود: نام من در قرآن محمد است و در انجیل: احمد و در توریة: أُحِید و لفظ أُحِید در لغت عبری به معنی دفع است و من دفع می کنم آتش دوزخ را از امت خود.

**هفتم:** هم در توریة: مَاذَ مَاذَ آمده و این دو لفظ با میم و الف و ذال معجمه نمونه است یعنی پاک پاک، و در کتاب «شفا» مؤلف قاضی عیاض رقم شده: و مِنْ أَشْبَاهِهِ فِي الْكُتُبِ السَّالِفَةِ مَاذَ مَاذَ وَ مَعْنَاهُ طَيِّبٌ طَيِّبٌ.

**صاحب «جواهر التفسیر»** گوید: اکثر علما و احبار یهود ماذَ، ماذَ گفته اند با میم و الف و همزه مضموم و دال مهمله ساکن یعنی به منتهای انتها رسیده و این نام مطابق است در عدد با لفظ محمد.

**هشتم:** در زبور: حَمِيَاطَا آمده به فتح حای مهمله و میم ساکن و تحتانی و الف و طای مهمله و الف. ابن ابوعبیده در مولف خود از کعب الاحبار آورده که اسامی پیغمبر در کتب سالفه محمد و احمد و حمیاطاست یعنی حامی حرم.

**نهم:** در آیات باهرات مرقوم است که یک نام پیغمبر در زبور: اَكِيلاست به فتح همزه و کاف مکسور و تحتانی ساکن و لام و الف یعنی: مکافات کننده به نیکوئی.

**دهم:** در آیات باهرات است که عَزِيْزُ پيغمبر آن حضرت را دَعُوْرًا گفته اند به فتح دال مهمله و ضمّ عین مهمله و سکون واو و رای مهمله و الف. یعنی: ترسان است از خدای.

**یازدهم:** در کتاب زکریّا در آیه رَجَعَ الْمَلِكُ می گوید: هَذَا قَوْلُ الرَّبِّ فِي زَرْبَايَال. با زای معجمه مفتوح و رای مهمله ساکن و موحدده و الف و تحتانی و الف و لام ساکن یعنی: بسیار ستایش یافته از خدای.

**دوازدهم:** در کتاب حَبَقُّوقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، بُهَيَائِيلُ به فتح موحدده و سکونِ ها و تحتانی و الف و ایل به معنی الله است و این لفظ به لغت عبری یعنی: روشن گردانیده خداوند آسمان را از نور محمد. و در «بحر السالکین» چنین معنی کرده اند یعنی: بر همه

مهمتر.

**سیزدهم:** در انجیل فارقلیطا باشد با فا و الف و رای مهمله مکسور و قاف ساکن و لام مکسور و تحتانی ساکن و طای مهمله و الف، و در بعضی نسخ به جای فاء بای عجمی است و معنی آن: جداکننده حق و باطل است. و در «قصص» هیصمی می‌گوید: که در انجیل بدین‌گونه است: سَيَاتِيكُمْ الْفَارِ قَلِيْطًا.

**چهاردهم:** در آیات باهرات مرقوم است که یک نام پیغمبر در انجیل حطا باشد به کسر حای مهمله و طای مهمله و الف یعنی: محیط به مجموع حقایق.

**پانزدهم:** هم در انجیل: طاب طاب آمده با طای مهمله و الف و موحدده ساکن یعنی: پاکیزه پاکیزه.

### ذکر اسامی

رسول خدای ﷺ که علما از کتب آسمانی

به عربی ترجمه کرده‌اند

علما از کتب آسمانی دوازده (۱۲) نام از رسول خدای به عربی ترجمه کرده‌اند، بدین‌گونه:

**اول:** ضحوک و باسم، این هر دو در توریة مقرر است یعنی، خندان و تبسم‌کننده.  
**دویم:** هم در توریة آمده: طیب النفس و لفظ نفس به فتح فا و سکون فا هر دو وارد است.

**سیم:** در دعای داود است: اَللّٰهُمَّ اَبْعَثْ لَنَا مُقِيْمَ السُّنَّةِ. یعنی: برپا دارنده سنت.

**چهارم:** زاجر یعنی: راننده منافقین.

**پنجم:** قاتل یعنی: جهادکننده این دو نام نیز در زبور است در مزمار یک صد و پنجاهم از مزامیر داود مذکور است که: يَزْجُرُ و يَقْتُلُ بَعْدَلِه.

**ششم:** در انجیل یک نام آن حضرت رُوحُ الْحَقِّ است و چنین وارد است: سَيَاتِيكُمْ فَارِ قَلِيْطًا و رُوحُ الْحَقِّ.

**هفتم:** در کتاب شعیا: نُورُ اللَّهِ است. قوله: و هُوَ نُورُ اللَّهِ لَا يُطْفَأُ.

**هشتم:** هم در کتاب شعیاست: مظهر عدل. قوله: فَيُظْهِرُ فِي الْأُمَمِ عَدْلِي.

نهم: موصی یعنی: وصیت‌کننده به خیر هم از شعیاست قوله: و يُوصِيهِم بِالْوَصَايَا.  
دهم: محیی یعنی: زنده‌کننده، هم شعیا آورده، قوله: و يُحْيِي الْقُلُوبَ الْغُلْفَاءَ.  
یازدهم: راکبُ الجَمَلِ قوله: رَاكِبُ الْجَمَلِ.

و هم شعیا در این کتاب می‌فرماید: دو سوار دیدم که زمین از جمال ایشان روشن شد راکب حمار و آن دیگر راکب جمل که نخست عیسی و آن دیگر محمد است، و هم در جای دیگر می‌فرماید: من صورت راکب بعیر را صورتی دیدم درخشنده‌تر از ماه تابان.

دوازدهم: در کتاب دانیال: راکب السَّحَابِ آمده قوله: رَأَيْتُ عَلَى سَحَابِ السَّمَاءِ كَهَيْئَةِ إِنْسَانٍ جَاءَ فَأَنْتَهَى إِلَى الْعَقِيقِ. سواری سحاب کنایت از رفعت درجه است.

### ذکر اسمائی که علما استنباط کرده‌اند

همانا علما نود و دو (۹۲) اسم از صفات کمال رسول خدای استنباط کرده‌اند:

اول: اشجع	دویم: المع
سیم: ارفع	چهارم: امان
پنجم: امین	ششم: اواب، یعنی بازگردنده
هفتم: باهر	هشتم: برّ، یعنی نیکوکار
نهم: بین، یعنی آشکارا به قضا	دهم: بسیم، یعنی خندان
یازدهم: تقی، یعنی پرهیزکار	دوازدهم: جامع
سیزدهم: جابر، یعنی شکسته‌بند	چهاردهم: جواد
پانزدهم: جازم	شانزدهم: حازم، یعنی پیش‌بین
هفدهم: حلیم	هیجدهم: حجّت
نوزدهم: خاضع	بیستم: خاشع
بیست و یکم: درّاک، یعنی نیک	بیست و دویم: رافع یعنی فرازنده
دریابنده.	



بیست و چهارم: رشید یعنی راه یافته	بیست و سیم: رضی، یعنی خوشنود
بیست و ششم: زکی، یعنی ستوده	بیست و پنجم: رفیق
بیست و هشتم: ساتر، یعنی پوشنده	بیست و هفتم: زاهر، یعنی درخشنده
سی ام: سمیدع، یعنی مهتر مهتران	بیست و نهم: سدید، یعنی راستکار
سی و دویم: سخی	سی و یکم: سلیم، یعنی پاک طینت
سی و چهارم: صفی، یعنی برگزیده	سی و سیم: حفی، یعنی مهربان
سی و ششم: صبار، یعنی نیک شکیب	سی و پنجم: صالح
سی و هشتم: طهر، یعنی پاکیزه	سی و هفتم: طاهر
چهلیم: ظافر، یعنی فیروز	سی و نهم: ظاهر
چهل و دویم: عاطر	چهل و یکم: عامر، یعنی آبادکننده
چهل و چهارم: عطوف	چهل و سیم: عاطف
چهل و ششم: عازم	چهل و پنجم: عارف
چهل و هشتم: عظیم	چهل و هفتم: علیم
پنجاهم: غالب	چهل و نهم: عمید
پنجاه و دویم: فصیح	پنجاه و یکم: فتاح
پنجاه و چهارم: قوام	پنجاه و سیم: قوی
پنجاه و ششم: قانت، یعنی فرمانبردار	پنجاه و پنجم: قانع
پنجاه و هشتم: مطهر	پنجاه و هفتم: قسیم
شصتم: معین، یعنی معاونت کننده	پنجاه و نهم: مجیر، یعنی یاری دهنده
شصت و دویم: مُسَعَف، یعنی برآرنده	شصت و یکم: منصف، یعنی برآرنده
حاجات	حاجات
شصت و چهارم <sup>۱</sup> : مُقَفی	شصت و سیم: مقدس، یعنی پاک
شصت و ششم: مرتجی، یعنی امیدگاه	شصت و پنجم: مبارک
شصت و هشتم: مأمون	شصت و هفتم: میمون
هفتادم: مبرور، یعنی پذیرفته	شصت و نهم: مشکور

۱. در چاپهای سنگی نامی مندرج نیست.

هفتاد و یکم: مودود، یعنی محبوب	هفتاد و دویم: محمود
هفتاد و سیم: مرضی، یعنی پسندیده	هفتاد و چهارم: مصدق، یعنی باور داشته
هفتاد و پنجم: مقرب	هفتاد و ششم: معظم
هفتاد و هفتم: منیب، یعنی بازگردنده	هفتاد و هشتم: مکین
هفتاد و نهم: مُسِطِرْ یعنی به عدل گراینده	هشتادم: مناجی، یعنی رازکننده
هشتاد و یکم: ممجّل، یعنی بزرگی یافته	هشتاد و دویم: منتجب، یعنی برگزیده
هشتاد و سیم: ناصر	هشتاد و چهارم: نافع
هشتاد و پنجم: نبیه، یعنی شریف و صاحب جاه	هشتاد و ششم: نجی، یعنی رازگوینده
هشتاد و هفتم: ناسخ	هشتاد و هشتم: وافی
هشتاد و نهم: وجیه، یعنی روی شناس	نودم: و سیم سیماء، یعنی نشانه شده
نود و یکم: هازم، یعنی هزیمت دهنده	نود و دویم: هاجر، یعنی جداشونده از ماسوای.

## اسامی

### متفرقه پیغمبر ﷺ

ابوالحسن هیصم گوید: رسول خدای را اسامی چند است که هر دو اسم را با هم نسبت قربتی است.

اول: از بهر تعظیم و ترجیب: رسول و نبی است.

دویم: از بهر تکریم و تقریب: رؤف و رحیم.

سیم: از بهر بشارت و نوید: بشیر و مبشّر.

چهارم: از بهر بیم دادن و خوف فرمودن: نذیر و منذر.

پنجم: از بهر تشیید دعوت: هادی و داعی.

ششم: از بهر متابعت امت: نور و مبین.

هفتم: از بهر ضیای طریق: سراج و منیر.  
 هشتم: از بهر نصیحت و اندرز: ذکر و مذکر.  
 نهم: از بهر غلبه حجّت: شاهد و شهید.  
 دهم: از بهر ظهور دلالت: برهان و بنیّه.  
 یازدهم: از بهر ظفر و نصرت: ولی و نصیر.  
 دوازدهم: از بهر تعظیم ضوابط ملت: مؤمن و حنیف.  
 سیزدهم: از بهر تصدیق راشدین: مصدق و مکتوب.  
 چهاردهم: از بهر تقرّب و اختصاص خلوت خاص: مزمل و مدّثر.  
 پانزدهم: از بهر رمز و تلمیح: طه و یس.  
 شانزدهم: از بهر عیان و تصریح: محمّد و احمد علیه الصّلوٰة و السّلام.

### ذکر بعضی از اسامی رسول خدای که محققین عرفاء به طریق مجاز نقل کرده‌اند

محققین عرفا در تحقیق حقیقت محمّديه و برزخیت آن حضرت، در «شواهد النبوة» اسامی و القاب چند به حضرت او منسوب داشته‌اند و من بنده در کتاب اول ناسخ التواریخ این معنی را در ایراد مبدای آفرینش به شرح رقم کرده‌ام. بالجمله:  
 اول: تجلی را که صورت معلومیّت ذات است از برای تجلی اول و تعین اول و مجلی اول و منصبه اولی و حقیقة الحقایق و حقیقت محمّديه گویند و رسول خدای صورت وجودی آن را به نور و روح و عقل و قلم تعبیر فرموده و شرح این کلمات نیز مرقوم افتاد.

مع القصة تعین اول را برزخ اعظم و اکبر نیز خوانند و بدین بهره برزخیت که واسطه بین وجوب و امکان است حقیقت اقتصاد و اعتدال موجودات است؛ و بدین اعتدال موجودات مهبط فیوضات وجود گردیده بِالْعَدْلِ قَامَتِ الْأَشْيَاء.

و همچنان انسان کامل، و عین العالم، و عین مقصود، و غایت مطلوب، و عمل معنوی، و ظلّ الله، و حجّة الحق علی الخلق، و الماسک به وَ الْمَمْسُوك لِاجله، و مرآت

الحضرتین، و مظهر احدیت، و مظهر حضرت اوادنی، و مظهر النّهایه نامهای آن حضرت است.

و دیگر ممهد الهمم است و در کتاب «حلّ العقال» مرقوم است که این نام به سبب وساطت اوست در اعداد حق به هدایت عباد. و عبدالرزاق کاشی آن حضرت را واسطه الفیض و واسطه المدد خوانده. و در کتاب «اشعة اللمعات» مرقوم است که فَتَلًا لثَامِنُهُ نُورٌ یعنی نور خداوند از مشکوة حقیقت که قلم اعلی است بر حقایق اشیا بتافت.

و هم چنین مفیض نام اوست و در کتاب «حلّ العقال» آن حضرت را صاحب الزّمان رقم کرده اند، و معنی صاحب الزّمان آن باشد که علوم عالمیان را لحظه واحده از مبدأ تا منتها در جمیع معانی بخواند.

و دیگر غایة الغایات، و نهایة النّهایات، و الغایة من العالم، و قطب الاقطاب، و شجرة زیتونه، و صبیح الوجه، و البدر الكامل، و صورت الحق، و سجنجل الصّفات، و مرآة الذّات.

و دیگر المظهر الاتم لاسمه الاعظم؛ و دیگر مظهر اسماء وجه از اسامی آن حضرت است.

## ذکر

### اسامی پیغمبر ﷺ در

### سموات و ارضین

در آیات باهرات مرقوم شده که ساکنان هر فلکی پیغمبر را به نامی خوانند در فلک اول: عبدالقاسم، در ثانی: عبدالخالق؛ در ثالث: عبدالرحیم، در رابع: مصطفی، در خامس: مرتضی، در سادس: حبیب الله، در سابع: مجتبی.

و همچنان در بحر: عبدالرزاق، در برّ: عبدالجبار، در جبال: عبدالمنعم خوانند. و نزد سباع: عبدالقهار، و نزد وحوش: عبدالظاهر، و نزد طیور: عبدالباسط. در نزد شیاطین: عبدالعاصم، و نزد جنّ: عبدالخبیر معروف است و در جنّت: عبدالکریم، و در دوزخ: عبدالعزیز خوانند. حملة عرش او را اول و آخر، و باطن و ظاهر خوانند.

و در «طبقات ناصری» مرقوم است که نام رسول خدای در آسمان اول: عبدالله، در دویم: عبدالملک، در سیم: عبدالقدّوس، در چهارم: عبدالسّلام، در پنجم: عبدالؤمن، در ششم: عبدالمهیمن، در هفتم: عبیدالله است. و آفتابش: عبدالجبار گوید، و ماه: عبدالرزاق خواند، و دیگر ستارگان: عبدالنور. روزها: عبدالحکم، شبها: عبدالودود. عامه فرشتگان: عبدالرحمن، کروبیان: عبدالغفار، روحانیان: عبدالجلیل، مقربان: عبدالحمید، حفظ: عبدالمنعم، سفره: عبدالوهاب، برره: عبدالمجید، حمله عرش: عبدالغنی، عرش: عبدالعلی، کرسی: عبدالرفیع، لوح: عبدالباعث، قلم: عبدالکریم، حور: عبدالغفور، رضوان: عبدالشکور، طوبی: عبدالقاهر، بهشت: عبدالباری، بیت المعمور: عبدالفتاح، بحر: عبدالعزیز، دوزخ: عبدالغالب، مالک: عبدالمنتقم، آتش: عبدالقهار، آب: عبدالرزاق، سنگ: عبدالحلیم، کوه: عبدالصّمد، درخت: عبدالباقی، نبات: عبدالرؤف، دریا: عبدالصّبور، طیور: عبدالجلیل، وحوش: عبدالرحیم، مؤمنان: رسول الله، متقیان: صفی الله، زاهدان: خیره الله، ابدال: صفوة الله، اقطاب: حبیب الله گویند.

و همچنین جبرئیل: سید؛ میکائیل: عبدالواسع؛ اسرافیل: عبدالمنجی؛ عزرائیل: عبدالممیت؛ ولدان: منتجب؛ میزان: عبدالحق؛ صراط: عبدالقاسط؛ اعراف: عبدالشافع؛ ابر: عبدالجواد؛ رعد: عبدالکبیر؛ برق: عبدالهادی؛ باران: عبدالمغیث؛ باد: عبدالحی؛ خاک: عبدالوارث.

و در طبقات زمین در اول: مقتصد؛ در دویم: مبجل؛ در سیم: حلیم؛ در چهارم: حجّت؛ در پنجم: بیّنه؛ در ششم: امین الله؛ و در هفتم: نورالله نام دارد ﷺ. و در «ادوار سعدیه» رقم شده که نام رسول الله در آسمان: احمد؛ و در زمین: محمّد؛ و در تحت الثری: محمود؛ و در جنت: قاسم؛ و در نار: داعی؛ و در نزد خدای: عبدالله؛ و در نزد فرشتگان: حبیب الله؛ و نزدیک خلق: نعمت الله است.

صاحب «جواهرالتفسیر» گوید از مکتوبی خوانده ام که فرشتگان: صاحب الوحی و دیوان: نبی الملحمة، و پریان: نبی الرحمة، و رومیان: یلواج، و ترکان: ساوحی، و سریانیان: مختان، و چینیان: انکلیون، و حبشیان: حائیل، و هندوان: محتوی، و مصریان: عزیز، و شامیان: طاهر، و عراقیان: مختار، و مگیان: مکرم، و مدنیان:

میمون، و یمنیان: مبارک، مردم وادی: امّی. مردم جزایر: احمد و حبیب خدا گویند و کافه مسلمین: محمّد رسول الله خوانند ﷺ.

## ذکر القاب رسول خدا ﷺ

القاب رسول خدای بیرون تعداد است و آنچه تحریر کرده‌اند افزون از هزار است، در این جا مطابق عدد لفظ نبی شصت و دو (۶۲) لقب نگاشته می‌آید:

اول: امام المتّقین	دوم: افصح العرب
سیم: انفس کل موجود	چهارم: اکمل الکملین
پنجم: امام الائمّه	ششم: اکمل المظاهر
هفتم: الحجب المبدعات	هشتم: اغرب المخترعات
نهم: بحر الزّاهر	دهم: البدر الزّاهر
یازدهم: باعث البرّ	دوازدهم: تمام النّمعة
سیزدهم: ثمرة الشّهود	چهاردهم: جمال العالم
پانزدهم: حبیب الفقراء	شانزدهم: خیر الدّاعین
هفدهم: خطیب القیامه	هیجدهم: خیرة الله
نوزدهم: خیر البشر	بیستم: دعوت ابراهیم
بیست و یکم: ذوالخلافة الکبری	بیست و دویم: رسول البشاره
بیست و سیم: راکب البراق	بیست و چهارم: رکن المتواضعین
بیست و پنجم: رسول ربّ العالمین	بیست و ششم: زین القیامه
بیست و هفتم: سیّد المحبّین	بیست و هشتم: شرف الآخره
بیست و نهم: صاحب الایات	سی ام: صفوة الله
سی و یکم: صاحب المقام المحمود	سی و دویم: صاحب الحوض المورود
سی و سیم: صاحب المعراج	سی و چهارم: صاحب الوسيله
سی و پنجم: صاحب الدرّجة الرّفیعه	سی و ششم: صاحب التّاج

سی و هفتم: صاحب المنبر	سی و هشتم: صاحب المحراب
سی و نهم: صاحب الهراوه، یعنی: خداوند عصا	چهل و یکم: صاحب الناقة
چهل و یکم: صاحب القضیب، یعنی: خداوند تازیانه	چهل و دویم: طاهر الذیل
چهل و سیم: الظلّ الظلیل	چهل و چهارم: العلم الرفیع
چهل و پنجم: غرة وجه الدین، یعنی: روشنائی روی شرع	چهل و ششم: فضل الله
چهل و هفتم: قاید غرّ المحجلین، یعنی: کشنده سفیدرویان	چهل و هشتم: قاید الخیر
چهل و نهم: القمر الساطع	پنجاهم: كهف العلم
پنجاه و یکم: لطیف الاشاره	پنجاه و دویم: منبع الابرار
پنجاه و سیم: مدینه العلم	پنجاه و چهارم: مفتاح البركه
پنجاه و پنجم: معدن العباد	پنجاه و ششم: مركز الحلم
پنجاه و هفتم: موطن الزهاد	پنجاه و هشتم: نور العباده
پنجاه و نهم: نبی الحرمین	شصتم: ولی السالکین
شصت و یکم: هادی المضلین	شصت و دویم: ينبوع الخیرات، یعنی: چشمه نیکوها ﷺ

### ذکر کنای مبارک

### رسول خدای ﷺ

متشرّعین کنیت مبارک پیغمبر را ابوالقاسم و ابوابراهیم دانند، محققین روح مبارکش را ابوالارواح خوانند. همانا این اسامی و القاب را معانی چند است که شرح هریک در وصول معارف به تحریر کتابی شگرف راست نیاید و در اینجا بر زیادت از این مناسب نمی نماید.

و باید دانست که اسامی رسول خدای در تحت حساب و شمار نیست؛ زیرا که

عالم امکان به تمامت اشعه مقام و احدیت و مهبط فیوضات رسالت اوست پس حقایق اشیاء به تمامت در هر درجه و رتبت به ترشحات وجود او در عالم کیانی دارای وجود است، لاجرم به هر نام و نشان که خوانده شود این شانی از شئون آن حضرت است و نامی از نامهای مقدس اوست. پس حضرتش مظهر جمیع اسماء ذاتی و مظهر جمیع اسماء صفاتی است و دست تناهی از شمار آن اسامی کوتاه است.



## در ذکر فرزندان رسول خدای صلی الله علیه و آله

فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله از خدیجه علیها السلام موافق عقیدت علمای عامّه سه (۳) پسر و چهار (۴) دختر بوده.

### پسران

اول: قاسم، دویم: عبدالله، سیم: ابراهیم لکن از ماریه متولد شد مادر او خدیجه نبود. و گویند: طیب و طاهر دو پسر دیگر بودند و جماعتی برآند که طاهر و طیب لقب عبدالله است، چون در زمان اسلام متولد شد چنین لقب یافت و قاسم بزرگترین پسران بود از این روی پیغمبر ابوالقاسم کنیت یافت، و قاسم در زمان جاهلیت متولد گشت و پس از دو سال هم در زمان جاهلیت وفات یافت. آنگاه عبدالله در مکه ولادت یافت، و هم در کودکی از جهان برفت.

عاص بن وائل سهمی چون این بشنید گفت: پسران محمد بمردند و او ابتر خواهد بود و این آیت مبارک بدین آمد: **إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ**<sup>۱</sup> می فرماید: دشمن تو ابتر و ناقص است. و بعضی از مفسرین برآند که آیه: **الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَاباً وَخَيْرٌ أَمْلاً**<sup>۲</sup> آن هنگام که پسران پیغمبر از جهان برفتند و مشرکین گفتند: نام او محو خواهد شد آمده.

۱. سوره کوثر، آیه ۳: بدون شک دشمنت ابتر است.

۲. سوره کهف، آیه ۴۴: مال و فرزندان زینت زندگی دنیا است و کردارهای نیک پایدار نزد پروردگارت بهتر و امیدوار کننده تر است.

ابراهیم در شهر ذیحجه سال هشتم هجری متولد شده قابلۀ او سلمی آزاد کرده پیغمبر بود، بعد از ولادت ابراهیم، سلمی شوهر خود ابورافع را آگهی داد و او مژده به پیغمبر آورد و آن حضرت او را به مژدگانی عبدی عطا کرد. و هم در شب او را به نام ابراهیم خواند و جبرئیل بیامد و گفت: السّلام علیک یا ابا ابراهیم و روز هفتم از بهر او گوسفندی به عقیقه ذبح کرد و سرش را بتراشید، و مویش را با سیم خالص به میزان برده به درویشان بخش کرد، و به روایتی او را روز هفتم نام نهاد.

زنان انصار در طلب دایگی و ارضاع او بودند، به روایتی مرضعۀ او امّ سیف زوجه ابوسیف آهنگر بود. و هرگاه پیغمبر برای دیدار ابراهیم به خانه او می شد آگهی می رسانیدند تا خانه بدود کوره حدادان انباشته نکند.

و به روایتی امّ برده بنت منذر بن زید انصاری زوجه براء بن اوس او را شیر داده و به روایت: *إِنَّ لَهُ مَرَضِعَتَيْنِ فِي الْجَنَّةِ*. تأییدی کند که در دنیا این هر دو او را دایگی کرده باشند.

اما بعضی از علمای انساب چنانکه در کتاب «جامع الاصول» و «استیعاب» رقم شده گفته اند این هر دو یکی است، چه امّ برده و امّ سیف نام یک زن است و او زوجه ابوسیف است و ابوسیف کنیت براء بن اوس است. - و ما نیز در ذیل قصه اصحاب النّبی به شرح رقم خواهیم کرد -.

از ابن عباس حدیث کنند که: یک روز حسین بن علی بر زانوی راست، و ابراهیم بر زانوی چپ پیغمبر جای داشت و آن حضرت گاهی این یک، و گاهی آن را می بوسید. در این وقت جبرئیل فرود شده گفت: یا محمد خدایت سلام می رساند که این هر دو را با هم نمی گذارم یکی را فدا کن. پیغمبر نظری به ابراهیم کرد و بگریست و دیگر بر حسین نگریست و گریستن نمود.

قَالَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ أُمَّهُ أُمَّةٌ وَ مَتَى مَاتَ لَمْ يَحْزَنْ عَلَيْهِ غَيْرِي وَ أُمُّ الْحُسَيْنِ فَاطِمَةُ وَ أَبَوُهُ عَلِيُّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ عَمِّي وَ لَحْمِي وَ دَمِي، وَ مَتَى مَاتَ حَزْنْتُ ابْنَتِي وَ حَزْنُ ابْنِ عَمِّي وَ حَزْنْتُ أَنَا عَلَيْهِ وَ أَنَا أُوتِرُ حُزْنِي عَلَي حُزْنِهَا يَا جَبْرَائِيلُ يُقْبَضُ إِبْرَاهِيمُ فِدْيَةً لِلْحُسَيْنِ.<sup>۱</sup>

۱. پیغمبر فرمود: مادر ابراهیم کنیز است چون از دنیا رفت به جز من کسی بر او محزون نشود؛ ولی مادر حسین، فاطمه و پدرش علی پسر عمم می باشد که خون و گوشت او چون خون و گوشت من است از این رو اگر حسین بمیرد دخترم و پسر عمم و خودم بر او محزون ←

و ابراهیم بعد از سه روز وفات کرد این وقت حسین را نگریست پیش شد و او را ببوسید و بر سینه خود برچفسانید. و رَشَفَ ثَنایاهُ و قَالَ فَدَيْتُ مَنْ فَدَيْتُهُ بِإِبْنِي إِبْرَاهِيمَ.

یک روز رسول خدای بر ابراهیم می‌گریست عایشه گفت: چند بر ابراهیم خواهی گریست؛ حال آنکه او پسر جریح قبلی است که هر روز بر ماریه درمی‌آمد. پیغمبر در خشم شد و علی را فرمود برو و سر از تن جریح برگیر. علی عرض کرد که: من در فرمان تو چون آهن محماة<sup>۱</sup> باشم که در پشم شتر در رود یا در امر غوری کنم. فرمود: غور می‌کن. همانا پیغمبر پاکی جریح را می‌دانست این حکم از بهر آن کرد و چون عایشه بی‌گناهی را در معرض قتل بیند باشد که از کرده پشیمان شود و از آن سخن بازگردد، اما عایشه در صدق گفتار خویش استوار بایستاد و علی با شمشیر کشیده در طلب جریح به در بستانی آمد و سندان بکوفت.

جریح از پس در علی را با تیغ کشیده بدید در ننگشود پس علی از دیوار به درون باغ شد و جریح راه فرار پیش داشته به درختی صعود داد و از آن دهشت از درخت درافتاد و جامه‌اش به یک سوی شد و مکشوف افتاد که خصی باشد او را نه آلت مردان بود و نه آن زنان.<sup>۲</sup>

پس علی او را به حضرت رسول حاضر کرد پیغمبر فحص حال او را از وی پرسش فرمود. عرض کرد: که قبطیان آن کس را که به سرای خویش راه کنند نخست مجبوب و خصی سازند و پدر ماریه مرا از این روی ملازم خدمت ماریه داشت. این وقت خداوند این آیت بفرستاد: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمُ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ.<sup>۳</sup> خطاب با مؤمنان می‌فرماید که اگر فاسقی و دروغزنی با شما خبری بازدهد بی‌آنکه فحص حال کند استوار مدارید مبادا نادانسته قومی را زحمت کنید و از پس آن پشیمان شوید.

→ می‌شویم و اگر من به تنهایی محزون شوم بهتر است از اینکه اینان محزون شوند. ای جبرئیل ابراهیم را فدای حسین کردم.

۱. محماة: گداخته.

۲. متن: او را نه آلت مردان بود و نه آن زنان باشد.

۳. سوره حجرات، آیه ۶: ای مؤمنان اگر فاسقی برای شما خبری آورد، در باره آن تحقیق کنید، مبادا نادانسته به مردم آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید.

و این آیت را که می فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ**<sup>۱</sup> علمای عامه گویند در افک عایشه نازل شد - چنانکه بشرح رفت - و شیعی می گوید برای ماریه آمد.

بالجمله علی علیه السلام در احتجاج با اهل شوری می فرماید: **نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ عَلِمْتُمْ أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَيْسَ مِنْكَ وَإِنَّهُ ابْنُ فُلَانِ الْقِبْطِيِّ، قَالَ: يَا عَلِيُّ أَذْهَبَ فَاقْتُلْهُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِذَا بَعَثْتَنِي أَكُونُ كَالْمِسْمَارِ فِي الْوَبْرِ أَوْ أَتَثَبْتُ، قَالَ لَا بَلْ تَثَبْتُ، فَذَهَبْتُ فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ اسْتَنَدَ إِلَيَّ حَائِطٌ فَطَرَحَ نَفْسَهُ فِيهِ فَطَرَحْتُ نَفْسِي عَلَى أَثَرِهِ فَصَعَدَ عَلَيَّ نَخْلٌ وَصَعَدْتُ خَلْفَهُ فَلَمَّا رَأَيْتُ قَدْ صَعَدْتُ رَمَيْتُ بِإِزَارِهِ فَإِذَا لَيْسَ لَهُ شَيْءٌ مِّمَّا يَكُونُ لِلرِّجَالِ فَجِئْتُ وَأَخْبَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَرَفَ عَنَّا السُّوءَ أَهْلَ الْبَيْتِ فَقَالُوا: اللَّهُمَّ لَا فَقَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدُ.**

بالجمله ابراهیم شانزده (۱۶) ماه و به روایتی هفده (۱۷) ماه زندگانی داشت؛ و در سال دهم هجری وفات کرد و چون خبر به پیغمبر آوردند که ابراهیم در سكرات است، عبدالرحمن بن عوف حاضر بود با او به خانه ابویوسف آمد و ابراهیم را در کنار گرفت و آب در چشم مبارک بگردانید. عبدالرحمن گفت: یا رسول الله تو منع از گریه فرموده ای و خود می گریی؟ **قَالَ: لَيْسَ هَذَا بُكَاءٌ إِنَّمَا هَذَا رَحْمَةٌ وَمَنْ لَا يُرْحَمُ لَا يُرْحَمُ.** فرمود: ای پسر عوف آب چشم اثر رحمت است و هر که رحم نکند بر او رحم نکنند، من نهی نکرده ام مگر از نغمه لهو و لعب و مزامیر شیطان و در نزد مصیبت از آن صوت که از کندن موی، و خراش روی، و دریدن جامه برخیزد.

أسامة بن زید چون پیغمبر را گریان دید فریاد برآورد، رسول خدای او را نهی کرد و فرمود: **أَلْبُكَاءُ مِنَ الرَّحْمَةِ وَالصُّرَاخُ مِنَ الشَّيْطَانِ**<sup>۲</sup>.

و همچنان مادر عبدالرحمن بن حسان بن ثابت و خواهر ماریه حاضر بودند بانگ برداشتند، ایشان را نیز منع فرمود: **أَنْغَاةُ رَسُولِ اللَّهِ خَدَايَ فَرَمُودُ: أَلْعَيْنُ تَدْمَعُ وَالْقَلْبُ يَحْزَنُ وَلَا تَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبُّنَا وَإِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ**<sup>۳</sup>.

۱. سوره نور، آیه ۱۱: کسانی که بهتان ترا زده اند گروهی از خود شما هستند، گمان نکنید زیانی به شما در آن است بلکه خیر شما در آن است.

۲. گریه و ریزش اشک اثر رحمت است و فریاد زدن در مقام عزا از شیطان است.

۳. چشم اشک می ریزد و قلب محزون می شود و جز آنچه را که خدا بدان راضی است ما ←

بالجمله أمّ یوسف او را غسل داد و به روایتی فضل بن عباس غسل داد و عبدالرحمن بن عوف آب همی ریخت و پیغمبر حاضر بود و بر او نماز بگذاشت، أسامة بن زید، و فضل بن عباس در قبر درآمدند و پس از دفن صورت قبر راست کردند و آب بیفشاندند و این اول قبری است که در اسلام آب بر آن افشانند، پیغمبر فرمود: پسر من مدّت رضاع تمام نکرده او را در بهشت دو مرضع است و اگر می زیست خویشاوندان مادر او را به تمام آزاد می کردم و از قبطیان جزیت برمی داشتم.

### دختران رسول خدای

**اول:** زینب است که بزرگترین دختران پیغمبر اوست و او در سال پنجم تزویج، پیغمبر خدیجه علیها السلام را از خدیجه متولد شد و آنگاه که به حدّ رشد و بلوغ رسید رسول خدا او را با ابوالعاص بن الرّبیع بن عبدالعزی بن عبدالشمس بن عبدمناف عقد بست، و ابوالعاص پسرخاله زینب بود؛ زیرا که مادر ابوالعاص، هانی بنت خویلد است و او خواهر خدیجه بود.

بالجمله قصه اسیر شدن ابوالعاص در جنگ بدر و دیگر خبرهای او تا آنگاه که مسلمانی گرفت مرقوم شد، این زمان به تکرار نمی پردازیم.

ابوالعاص را از زینب پسری آمد که علی نام داشت و روزگار بر او مجال گذاشت تا عهد رشد و بلوغ را درگذرانید و هم در جوانی وداع جهان گفت.

و دیگر دختری آورد که امامه نام داشت پیغمبر او را دوست می داشت. گویند: نوبتی در نماز بر دوش پیغمبر بود چون به رکوع برفتی او را بر زمین نهادی و چون سر از سجده برداشتی برگرفتی. و امامه را علی علیه السلام بعد از وفات فاطمه به موجب وصیت آن حضرت تزویج فرمود.

مع القصة در سال هشتم هجری زینب از جهان برفت، سوّده بنت زَمْعَه و أمّ سلَمَه و أمّ ایمن و أمّ عطیه انصاری او را غسل دادند و پیغمبر لنگوته<sup>۱</sup> خود را داد تا شعار

→ نگوئیم همانا به فراق تو ای ابراهیم در حزن و اندوهیم.  
۱. لنگوته: فوته یا لنگی باشد کوچک که درویشان و فقیران بر میان بندند.

کردند و بر او نماز گذاشت و خود در قبر درآمدند او را در لحد جای داد.

**دوم:** رقیه و او سه سال بعد از زینب متولد شد و رسول خدای او را با عُبَّه بن ابی لهب نکاح بست و ما قصه عُبَّه را و طلاق گفتن او رقیه را و دریدن شیر شکم عُبَّه را به نفرین پیغمبر رقم کرده ایم.

بالجمله بعد از عُبَّه رسول خدای رقیه را با عثمان بن عفان عقد بست و در هجرت اولی عثمان رقیه را برداشته راه حبشه پیش داشت در آن سفر رقیه حامل بود و حمل خود را سقط کرد و بعد از آن پسری آورد و نام او عبدالله بود، عثمان به ابو عبدالله مکنی شد. و چون دو سال عبدالله بزیست خروسی منقار در چشم او بزد و به همان زحمت از جهان برفت؛ و دیگر از رقیه فرزند نیامد. و در سال دویم هجرت هنگامی که رسول خدای در بدر بود وفات یافت. ابن عباس گوید: در مصیبت رقیه پیغمبر فرمود: *أَلْحِقْنِي بِسَلَفِنَا الْخَيْرِ*.

جماعتی از زنان در سوگواری او می گریستند، عمر بن الخطاب با تازیانه بر ایشان درآمد و زحمت کرد که چرا می گریید؟ پیغمبر دست عمر بگرفت و فرمود: بگذار بگریند و زنان را فرمود بگریند؛ لکن از نعیق<sup>۱</sup> شیطان و نوحه گری دور باشید، آب چشم اثر رحمت است و آنچه از دست و زبان آید از شیطان است.

گویند: وقتی فاطمه در پهلوی پدر بر سر قبر رقیه می گریست و رسول خدا با گوشه ردا اشک او را می سترد.

**دختر سوم:** مکنی به *أُمُّ كَلْثُوم* بود و نام او آمنه است، او را رسول خدای با عُبَّه بن ابی لهب برادر عُبَّه عقد بست و چون سوره *تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ* فرود شد عتبیه به فرمان پدر قبل از وفات، ام کلثوم را طلاق گفت و پیغمبر بعد از وفات رقیه در سال سیم هجری او را به نکاح عثمان بن عفان درآورد و او را فرزند نیامد و به روایتی فرزندان آمد و هم در خردی وفات کردند.

بالجمله ام کلثوم در سال نهم هجری به سرای جاودانی تحویل داد، اسماء بنت عُمَيس، و صفیه بنت عبدالمطلب و *أُمُّ عَطِيَّة* او را غسل دادند و پیغمبر بر وی بگریست و تشییع جنازه کرد و در قبر او درآمد و چون او را در قبر درآوردند فرمود:

۱. نعیق: فریاد زدن و صدا بلند کردن را گویند.

مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى. <sup>۱</sup> آنگاه فرمود: بِسْمِ اللَّهِ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ. و فرمود: روزن خشت‌ها را مسدود کنید که سودی بر آن مرده نباشد و خاطر احیا شاد کند.

**دختر چهارم:** فاطمه علیها السّلام است کنیت او امّ محمد است و القاب مبارکش: طاهره، و زاکیه، و راضیه، و مرضیه و بتول است. قصه ولادت آن حضرت را - در جلد دوم از کتاب اول ناسخ التواریخ - به شرح رقم کردیم و او کوچکترین دختران رسول خداست بعضی گمان کرده‌اند دختر کوچکتر رقیه بود، و گروهی امّ کلثوم را دانند و نزد من استوار نباشد.

۱. سوره طه، آیه ۵۴: ما شما را از زمین آفریدیم و به آن باز می‌گردانیم و بار دیگر شما را از آن بیرون آوردیم.

## در ذکر

### زوجات مطهرات رسول خدای ﷺ

#### خدیجه بنت خُوَیَلِد

نخستین زوجه رسول خدا ﷺ خدیجه بنت خُوَیَلِد بن اسد بن عبدالعزی بن قُصَی بن کِلَاب است، پدران او در قُصَی با پیغمبر پیوسته شود و کنیت او اُمّ هند است و او نخست به نکاح عتیق بن عایذ المخزومی درآمد و فرزندی آورد که جاریه نام داشت و از پس او به نکاح ابو هاله بن منذر [بن زرارة] الاسدی درآمد و نام ابو هاله، مالک بود؛ و گروهی زراره، و برخی زمر و جماعتی هند دانسته اند.

بالجمله از ابو هاله نیز دو فرزند آورد، یکی: داد، آن دیگر: هند نام داشت و ایشان را تربیت همی فرمود، گاهی هند به مفاخرت همی گفت: أَنَا أَكْرَمُ أَبٍ وَأُمٍّ وَأَخٍ وَأُخْتٍ أَبِي رَسُولِ اللَّهِ، وَأُمِّي خَدِيجَةٌ، وَأَخِي الْقَاسِمُ وَأُخْتِي فَاطِمَةُ.

و ما قصة خدیجه را، و نسب او را و تزویج او را با رسول خدای - در جلد دویم از کتاب اول ناسخ التواریخ - بشرح رقم کردیم و از تکرار و اطناب دست باز داشتیم.

در صحیح بخاری و صحیح مسلم مسطور است: أتى جبرئيل النبي ﷺ فقال: يا رسول الله هذه خديجة قد أتت و معها إناء فيه إدام، أو طعام، أو شراب فإذا هي أتتك فاقرء عليها السلام من ربها و مني و بشرها ببيت في الجنة من قصب لأصحب فيها و لأنصب. یعنی: جبرئیل بر پیغمبر درآمد و گفت: این خدیجه است که می آید و ظرفی پرطعام می آورد او را از پروردگار او و از من سلام برسان و بشارت ده به خانه ای در بهشت که از یک دانه لؤلؤ مجوف است و در آن خانه خصومتی و رنجی نیست، چون رسول الله این سلام برسانید خدیجه گفت: إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلَامُ وَ مِنْهُ



السَّلَامُ وِ عَلٰی جَبْرَئِیلَ السَّلَامُ وِ عَلَیْكَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ السَّلَامُ وِ رَحْمَتُهُ وِ بَرَكَاتُهُ وِ عَلٰی  
مَنْ سَمِعَ السَّلَامَ اِلَّا السَّیْطَانَ.

و این از کمال فهم خدیجه بود که نگفت و عَلٰی اللّٰهِ السَّلَامُ چنانکه بعضی از  
صحابه در تَشْهُد گفتند: السَّلَامُ عَلٰی اللّٰهِ پیغمبر نهی کرد و فرمود خداوند سلام است  
بگوئید: اَلتَّحِیَّاتُ لِلّٰهِ وِ الصَّلٰوةُ وِ الطَّیِّبَاتُ.

گویند: نوبتی هاله خواهر خدیجه در بکوفت، پیغمبر خدیجه را یاد کرد و فرمود:  
الهی کوبنده در هاله باشد. عایشه غیرت برد و گفت: چند یاد از عجزوی از عجایز  
قریش می کنی که از پیری دندان در دهان نداشت و خداوند بهتر از او تو را عوض  
داده، پیغمبر در خشم شد چنانکه موی سر مبارکش جنبش کرد و فرمود: سوگند با  
خدای که خداوند هیچ زن بهتر از او مرا نداد، با من ایمان آورد وقتی که همه مردم  
کافر بودند، و مرا راستگوئی دانست وقتی که تکذیب کردند، و با من با مال مواساة  
نمود وقتی همه کس مرا محروم می داشت و خداوند مرا از وی فرزندان داد. عایشه  
بر خود واجب کرد که دیگر خدیجه را به بد یاد نکنند.

یک روز اُمّ زُفَر که ماشطه خدیجه بود بر پیغمبر درآمد و او را عظیم محترم داشت  
و فرمود: در عهد خدیجه این زن به خانه ما می آمد، همانا حُسن عهد از ایمان است  
و قصه وفات خدیجه را نیز مرقوم داشته ایم.

### سَوْدَه بِنْتُ زَمْعَه

زوجه دویم: رسول خدای سَوْدَه بِنْتُ زَمْعَه بِنْتُ قَیْسِ بِنْتُ عَبْدِوَدِ بِنْتُ نَضْرِ بِنْتُ مَالِکِ  
بِنْتُ جُنْدَبِ بِنْتُ عَامِرِ بِنْتُ لُوْیِّ بِنْتُ غَالِبِ الْقُرَشِیَةِ الْعَامِرِیَةِ است و نسب او با پیغمبر در  
لُوْیِّ پیوسته می شود، و کنیت او ام‌الاسود است، و مادرش شمس بنت قیس بن  
عمر بن زید بن لبید بن خداش است. و او نخست زوجه پسر عم خود سکران بن  
عمرو بن عبدشمس بود، و از او پسری داشت که عبدالرحمن نام داشت و در حرب  
جَلُولَا<sup>۱</sup> کشته شد.

۱. جلولا: نهر بزرگی است که تا بعقوبات امتداد دارد.

بالجمله سَوْدَه در اوایل بعثت مسلمانی گرفت و با شوهر خود سکران در هجرت اول، سفر حبشه نمود، - چنانکه مذکور شد -، پس از مدتی مراجعت کرد، یکشب به خواب دید که پیغمبر به سوی او آمد و پای بر گردن او نهاد. سکران چون بشنید گفت: من خواهم مرد و پیغمبر تو را به زنی خواهد برد.

و هم شبی در خواب دید که متکی بود و ماه آسمان بر وی افتاد، قصه این خواب را با شوهر نیز برداشت، سکران گفت: زود باشد که من وداع جهان گویم و تو در کنار محمد شوی.

هم در آن وقت مریض شد و به سرای دیگر تحویل داد، سَوْدَه ببود تا خدیجه وفات کرد، آنگاه به نمایندگی خوله بنت حکیم که زوجه عثمان بن مظعون بود دو سال قبل از هجرت پیغمبر به خانه زَمْعَه رفت و او را به چهارصد (۴۰۰) درهم کابین<sup>۱</sup> بست و در سال هشتم هجری خواست او را طلاق گوید، عرض کرد: می خواهم در سلک زوجات مطهرات باشم و نوبت خود را به عایشه بخشیدم مرا طلاق مگوی. مسئول او پذیرفته شد، و به روایتی بعد از طلاق رجوع فرمود و ما قصه او را نیز رقم کرده ایم.

حدیث کنند که گاهی سَوْدَه به سخنان فریبنده رسول خدای را خندان می ساخت، گویند: وقتی عرض کرد که من دوش با تو نماز گذاشتم چندان رکوع خود را به دراز کشیدی که من بینی خود را بگرفتم تا مبادا خون برود. پیغمبر تبسم فرمود. بالجمله رسول خدای در حَجَّة الوداع زنان خود را با خود کوچ داد و بعد از کار حج فرمود: این حَجَّة الوداع اسلام بود و از گردن شما ساقط شد از این پس نشست حصیر را مغتنم دانید و از خانه بدر شوید و هیچ سفر مکنید.

أبوهریره گوید: بعد از پیغمبر تمامت ازواج سفر حج کردند الا سَوْدَه بنت زَمْعَه و زینب بنت جُحش. گفتند: ما چنانکه مأموریم دیگر بر هیچ دابه سوار نشویم. و از سَوْدَه در صحیح بخاری یک حدیث، و در سنن اربعه چهار حدیث علمای عامه روایت کرده اند.

در اواخر حکومت عمر بن الخطاب سَوْدَه وفات کرد، اسماء بنت عمیس

۱. کابین: مهر زنان را گویند و آن مبلغی باشد که در هنگام عقد بستن و نکاح کردن زنان مقرر کنند.

چنانکه در حبشه دیده بود بفرمود از بهر و ترتیب نعش کردند و بدان نعش برداشتند و او اول کس بود که از بهر او نعش ساختند، عمر چون آن بدید اسماء را دعا کرد و گفت: سَتَرْتَهَا سَتَرَهَا اللَّهُ بَعْضِي كَوَيْدًا: نخستین برای زینب بنت جُحش نعش بساختند. واقدی گوید: که سَوَدَه در زمان حکومت معویه وداع جهان گفت.

### شرح حال عایشه

**زوجه سیم:** رسول عایشه دختر ابوبکر بن ابی قُحافه بود، هو عثمان بن عامر بن عمر بن کعب بن سعد بن تیم بن مُرَّة بن کعب بن لُؤی است و نسب او با پیغمبر در مُرَّة پیوسته شود، کنیت او اُمّ عبدالله است. همانا وقتی عرض کرد که: یا رسول الله زنان را همه کنیت است کنیت من چه باشد؟ فرمود به نام خواهرزاده خود مکنی باش که عبدالله بن زبیر باشد.

و مادر عایشه، اُمّ رومان بنت عامر بن عُوَیمر بن عبد شمس بن عتاب بن اذنیة بن سمیع بن دهان بن الحارث بن غنم بن مالک بن کنانه است، شرح خطبه کردن او در مکه و زفاف او در مدینه در جای خود مرقوم شد و کابین او چهارصد (۴۰۰) درهم است.

بالجملة در خبر است که رسول خدا او را در هفت (۷) سالگی عقد بست، عقد او در شهر شوال و زفاف او دو (۲) سال دیگر به شهر شوال افتاد نه (۹) سال و ده (۱۰) ماه به سرای پیغمبر بود و هنگام وفات رسول خدای بیست (۲۰) ساله بود. هم علمای سنت و جماعت این حدیث کرده اند. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِنِسَائِهِ أَتَيْتُكُمْ صَاحِبَةُ الْجَمَلِ الْأَدَبِ يُقْتَلُ حَوْلَهَا قَتْلَى كَثِيرَةٌ وَ تَنْجُو بَعْدَ مَا كَادَتْ.

رسول خدای زنان خویش را از حال عایشه و سوار شدن او بر شتر و مقاتلت او را با علی خبر می دهد.

همانا عایشه را با علی رضی الله عنه کینی و حسدی بود چنانکه علی رضی الله عنه در خطبه ای که مردم بصره را مخاطب داشته می فرماید: وَ أَمَا فُلَانَةٌ فَأَذْرَكَهَا ضَعْفُ رَأْيِ النِّسَاءِ وَ ضِعْفُ غَلَاظِي صُدْرِهَا كَمِرْجَلِ الْقَيْنِ وَ لَوْ دُعِيَتْ لِنَتَالٍ مِنْ غَيْرِي مَا أَتَتْ إِلَيَّ لَمْ تَفْعَلْ وَ لَهَا بَعْدُ حُرْمَتُهَا الْأُولَى وَ الْحِسَابُ عَلَى اللَّهِ. می فرماید: عایشه را سستی اندیشه زنان

در دین دریافته است چه آتش حرب بصریان را افروخته داشت و کنیه دیرینه او در سینه مانند دیگ حدّادان همی جوش زد و اگر عایشه را برای جستن خون عثمان بخوانند که از غیر من خونخواهی بکند هرگز اقدام نخواهد کرد چه خون عثمان را برای خصمی من دست آویز ساخته و با این همه من محلّ و مکانت او را پست نکنم و کیفر اعمال او را با خداوند بازگذارم.

ابن ابی الحدید می گوید: حدیث ضغن و کین عایشه را از استاد خود شیخ ابویعقوب یوسف بن اسمعیل اللمعانی پرسش کردم؟ گفت: نخستین ضغن او با فاطمه علیها السلام بود از بهر آنکه در سرای رسول خدای جای خدیجه را داشت و خود را با فاطمه ناهموار می پنداشت از این روی طریقت صفا با او نمی سپرد؛ و دیگر آنکه رسول خدا را افزون از همه پدرها محبت فاطمه در خاطر بود و در مجلس خاص و عام مکرر می فرمود: *إِنَّهَا سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَإِنَّهَا عَدِيلَةُ مَرْيَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ وَإِنَّهَا إِذَا مَرَّتْ فِي الْمَوْقِفِ نَادَى مُنَادٍ مِنْ جَهَةِ الْعَرْشِ يَا أَهْلَ الْمَوْقِفِ غَضُّوا أَبْصَارَكُمْ لِتَعْبُرَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ.*

این حدیث را اهل سنت معتبر دانند و نکاح او را با علی خداوند در عرش بست به شهادت ملائکه. و رسول خدا مکرر می فرموده: *يُؤْذِنِي مَا يُؤْذِيهَا، وَيُغْضِبُنِي مَا يُغْضِبُهَا وَإِنَّهَا بَضْعَةٌ مِنِّي يُرِينِي مَا أُولِيهَا.*

و این امور به تمامت ضغن عایشه را هر روز به زیادت می کرد و سخنان حقدآمیز می گفت و زنان سخن چین این سخن به فاطمه می بردند و از آن حضرت سخنی به کذب می آوردند. فاطمه شکایت او را به علی می برد و عایشه به ابوبکر شکایت می رسانید چه می دانست پیغمبر سخن بد در حق فاطمه اصفا نفرماید، خاطر ابوبکر نیز از علی تاریک شد و هرچه اعزاز او را از پیغمبر می نگریست بر حسد می افزود، و ابن عمّش طلحه نیز با ابوبکر متفق گشت و بسیار وقت با عایشه می نشستند و از علی نیکو سخن نمی کردند.

بالجمله این کدورت در میان بیود تا حدیث قذف عایشه پیش آمد - چنانکه مذکور شد - چون رسول خدا از علی در کار عایشه مشورت جست. فرمود: *إِنَّ هِيَ إِلَّا شِئْعُ نَعْلِكَ.*<sup>۱</sup> او را طلاق بگوی تا زبان منافقین بریده شود و خادم را تخویف

۱. یعنی: عایشه مانند بند نعل تو است. کنایه از اینکه موقعیت و اهمیتی ندارد همان طور که ←

کن، و تضریب فرما تا اگر از او چیزی ناشایست داند بگوید.  
این سخن را که علی به رعایت حفظ عرض پیغمبر فرمود و نیز حشوی چند بریستند و عایشه را گفتند. بعد از نزول آیت براءت عایشه سخنان نالایاق در حق علی و فاطمه گفت و در حیات رسول خدا حسد او ظاهر می‌گشت، چنانکه علی علیه السلام روزی بر رسول خدای درآمد و در میان پیغمبر و عایشه نشست، عایشه گفت: جای دیگر نیافتی تا اینکه تکیه بر ران من کردی.

و یک روز پیغمبر در خانه خود عبور می‌فرمود: و با علی به سرّ و نجوی سخن می‌کرد و این راز به دراز کشید عایشه در میان ایشان درآمد. و قَالَتْ فِيمَ أَنْتُمْ فَقَدْ أَطَلْتُمْ كَفْت: در چه کار و کدام اندیشه سخن می‌کنید که چندین به دراز می‌کشید؟ پیغمبر را این سخن خشمناک ساخت.

و دیگر حدیث جفنه و ثرید - چنانکه از این پیش مرقوم شد - با علی خطاب کرد که دست تو همی بر دست من می‌آید.

دیگر آنکه عایشه را فرزند نیامد و فاطمه علیها السلام را پسران، و دختران بود و رسول خدا ایشان را به جای فرزند خود می‌داشت، و فرزند می‌نامید، و می‌دانست. دیگر آنکه راه خانه ابوبکر را از مسجد بیست، و باب خانه علی را باز گذاشت. دیگر آنکه ابوبکر را با سوره براءت به مکه فرستاد و او را از عرض راه عزل کرد، و علی را فرستاد.

دیگر آنکه چون ماریه، ابراهیم را آورد، علی و فاطمه به دیدار ابراهیم شاد شدند و رعایت ماریه می‌کردند و چون عایشه خواست او را آلوده تهمتی کند: علی (ع) براءت ساخت او را ظاهر نمود - چنانکه مرقوم شد -.

و آنگاه که پیغمبر مریض شد و در خانه عایشه بود و ابوبکر و عمر مأمور به ملازمت اسامه بودند، و تجهیز جیش اسامه از بهر آن بود که مدینه از مردم جاه طلب خالی می‌شود و امارت مؤمنین بر علی تقریر یابد عایشه ایشان را خبر فرستاد که پیغمبر از جهان بیرون شود و ایشان را باز آورد.

و موافق روایت اهل سنت و جماعت چون مرض رسول خدا گران شد و بلال

---

→ بند نعل را می‌توان به آسانی از نعل جدا کرد تو ای پیغمبر می‌توانی عایشه را بدون زحمتی رها سازی.

اعلام نماز داد قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: لِيُصَلَّ بِهَمَّ أَحَدُهُمْ يَعْنِي: باید یک نفر از ایشان پیشوا شود و با ایشان نماز بگزارد. و چون معلوم شد که ابوبکر در محراب است علی و فضل بن عباس را فرمود تا از راست و چپ پیغمبر را اعانت کردند و به مسجد در آوردند، پس در محراب شد و ابوبکر را به واپس شدن اشارت فرمود، و اهل سنت گویند: این رفتن به مسجد برای اهتمام پیغمبر بود به صلوة نه از برای عزل و ناشایستگی ابوبکر.

و هم علمای عامه روایت کنند که: بعد از آنکه کار بر ابوبکر قرار گرفت، بسیار وقت علی (ع) را با اصحاب خود از این گونه سخن می رفت فی خَلْوَاتِهِ كَثِيراً وَ بَقَوْلٍ إِنَّهُ كَمْ يَقُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، إِنْ كُنَّ لَصُورِي حِبَاتٌ يُوسُفُ لِلْإِنكَارِ لِهَذَا الْحَالِ وَ غَضَباً مِنْهَا لِأَنَّهَا وَ حَفْصَةَ تَبَادَرْنَا إِلَى تَعْيِينِ أَبِيهِمَا وَ أَنَّهُ اسْتَدْرَكَهَا بِخُرُوجِهِ فَصَرَفَهُ عَنِ الْمِحْرَابِ فَلَمْ يُجِدْ ذَلِكَ وَ لَا أَثَرَ مَعَ قُوَّةِ الدَّاعِيِ الَّذِي كَانَ يَدْعُو إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَ يُمَهِّدُ لَهُ قَاعِدَةَ الْأَمْرِ وَ تَفَرَّرَ حَالَهُ فِي نُفُوسِ النَّاسِ.

خلاصه معنی آن است که: علی علیه السلام در خلوات با اصحاب خود می فرمود: که پیغمبر عایشه، و حفصه و یاران ایشان را به صویحبات یوسف نسبت می فرمود و از اندیشه ایشان در غضب بود؛ زیرا که عایشه و حفصه هر یک پدر خود را خلیفه می خواست و به راهنمایی عایشه، ابوبکر از جیش اُسامه تخلف جست و در محراب از بهر امامت جماعت بایستاد. چون رسول خدا را مکنون خاطر او مکشوف بود ابوبکر را از محراب بازکشید و خود به نماز ایستاد؛ لکن روزگار با او مساعدت کرد، و از مردم بیعت گرفت و این اعظم مصائب بود بر علی چه مصیبتی بر امام بزرگتر از آن نیست که امت گمراه شوند و از دین بیگانه گردند.

پس مصیبت از برای هلاک و مخافت امت است، نه از برای امارت و خلافت. و علی علیه السلام عایشه را در این مصیبت سببی بزرگ می دانست و از وی به خداوند شکایت می برد.

و دیگر اخذ فدک و دیگر ظلم ها که بر علی و فاطمه آمد همه از وی بود. مع القصة به سخن ابن ابی الحدید بازگردیم. چون ابویعقوب بدین شرح کین عایشه را با علی باز نمود، ابن ابی الحدید گفت: تو می گوئی عایشه پدرش را تعیین کرد به صلوة و پیغمبر نخواست، گفت: من نمی گویم، علی می گوید و آن قوم را ببین

که حاضر بودند چه می گویند: فَأَنَا مَحْجُوجٌ بِالْأَخْبَارِ الَّتِي اتَّصَلْتُ بِهَا وَ هِيَ تَتَّصَمَنُ تَعْيِينَ النَّبِيِّ لِأَبِي بَكْرٍ فِي الصَّلَاةِ وَ هُوَ مَحْجُوجٌ بِمَا كَانَ قَدْ عَلِمَهُ أَوْ يَغْلِبُ عَلَى ظَنِّهِ مِنَ الْحَالِ الَّتِي كَانَ حَضَرَهَا.

آنگاه گفت: خبری چند به من رسیده که مشعر است بر اینکه: پیغمبر، ابوبکر را برای نماز تعیین فرمود و من متابعت می کنم آن اخبار را و ارتکاب ابوبکر در این امر به چیزی بود که خود می دانست یا گمان برد که خود شایسته این امر است.

و همچنان ابویعقوب می گوید: که چون فاطمه زحلت فرمود زنان پیغمبر از بهر تعزیت بر بنی هاشم درآمدند و عایشه حاضر نشد و تمارض کرد و به علی خبر آوردند که او اظهار سرور می کند. و این غم در دل علی بود تا عثمان مقتول گشت و عایشه از همه کس بیشتر بر قتل عثمان شاد بود و خلافت را از بهر طلحه می خواست. چون دانست که علی خلیفه شد فریاد برداشت که: وَأَعُثْمَانَاهُ قُتِلَ عُثْمَانٌ مَظْلُومًا وَ این کار را بداشت تا جنگ جمل پیش آمد.

خلاصه سخن ابی یعقوب این بود و او از جمله مفضل است.

بالحمله اهل سنت و جماعت گویند: عایشه بعد از جنگ جمل تائب شد و چندان همی گریست که مقنعه اش تر شد و همی گفت: لَوَدِدْتُ أَنَّ لِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ عَشْرَةَ بَنِينَ كُلُّهُمْ مَاتُوا وَ لَمْ يَكُنْ يَوْمَ الْجَمَلِ. یعنی: دوست داشتم که ده (۱۰) پسر از رسول خدای مرا می بود و همه می مردند و جنگ جمل روی نمی داد.

گویند: بعد از شهادت علی نشر مناقب و ثنای آن حضرت همی کرد، لکن علمای اثنا عشریه این سخن را استوار ندارند و گویند: اگر تائب بود جنازه امام حسن را تیر نمی انداخت و امثال این افعال فراوان از وی شماره کنند.

بالحمله علمای عامه گویند: ربع احکام شرعیه از عایشه به ما رسیده و مرویات او را دو هزار و دویست و ده (۲۲۱۰) حدیث نوشته اند و از این جمله متفق علیه نزد ایشان صد و هفتاد و چهار (۱۷۴) حدیث است پنجاه و چهار (۵۴) در فرد بخاری، شصت و هشت (۶۸) در فرد مسلم و دیگر در کتب دیگر است.

و عایشه شب شنبه هفدهم شهر رمضان در سال پنجاه و هشتم (۵۸) هجری و به روایتی در سال پنجاه و هفتم (۵۷) در مدینه وفات کرد و این وقت شصت و شش (۶۶) ساله بود. هم در آن شب او را برداشتند و آبوهزیره بر وی نماز گذاشت و در

بقیع به خاک سپردند و در قبر او قاسم و عبدالله و پسرهای محمد بن ابی بکر و عبدالرحمن بن عبدالرحمن بن ابی بکر و عبدالله و عروه پسرهای زبیر درآمدند. در حیات پیغمبر زنان آن حضرت دو گروه بودند، عایشه و حفصه و سوده و صفیه اتفاق داشتند، و ام سلمه و دیگر زوجات همداستان بودند.

### ذکر حال حفصه

**زوجه چهارم پیغمبر، حفصه دختر عمر بن الخطاب است، مادر او زینب دختر مظعون بن حبیب بن حبیب بن حذافه بود و حفصه نخست زوجه خنیس بن حذافه بن قیس سهمی بود و این خنیس هجرت به حبشه نمود و حاضر جنگ بدر شد. و بعد از وقعه بدر و به روایتی بعد از جنگ احد وفات یافت.**

گویند: چون حفصه بی شوهر ماند عمر او را بر عثمان عرض کرد چه رقیه نیز نمانده بود. عثمان گفت: در این کار تأمل کنم، پس جواب گویم، روز دیگر عمر را دیدار کرد و گفت: بر آن شدم که حفصه را به شرط زنی نخواهم. عمر به حضرت رسول آمد و از عثمان شکایت آورد. پیغمبر فرمود: خداوند زنی بهتر از حفصه به عثمان دهد و شوهری بهتر از عثمان به دختر تو عطا فرماید، پس حفصه را پیغمبر به خواست و ام کلثوم را به عثمان داد.

و به روایتی عمر، حفصه را بر ابوبکر عرض کرد و او خاموش بود. چون پیغمبر حفصه را بگرفت ابوبکر با عمر گفت: همانا از آن خموشی من برنجیدی؟ گفت: چنین است. گفت: من دانسته بودم که پیغمبر سخن از حفصه کرد از این روی خاموش شدم و نخواستم کشف سر پیغمبر کنم، لاجرم از تو پوشیده داشتم.

وقتی پیغمبر حفصه را طلاق گفت: عمر خاک بر سر پراکند که دیگر از بهر من چه مکانت بماند و چندان الحاح کرد که پیغمبر رجوع فرمود.

ولادت حفصه پنج سال قبل از بعثت بود و در سال چهل و یک (۴۱) هجری، و به روایتی چهل و پنج (۴۵) و نیز چهل و هفت (۴۷) گفته اند از جهان برفت، و مروان بن الحکم که از قبل معویه حاکم مدینه بود بر او نماز گذاشت و در بقیع مدفون ساخت، و او شصت (۶۰) ساله بود. علمای عامه شصت (۶۰) حدیث از او



آورده‌اند، در فرد مسلم شش (۶) حدیث، و در دیگر کتب پنجاه و چهار (۵۴) حدیث است، صداق حَفْصَه نیز چهارصد (۴۰۰) درهم بود.

### ذکر حال زینب بنت خُزَیمَه

زوجه پنجم رسول خدا، زینب بنت خُزَیمَه بن الحارث بن عبدالله بن عمرو بن عبدمناف بن هلال بن عامر بن صَعْصَعَه است، او نخست زوجه طُفَیل بن الحارث بن عبدالمُطَلَب بود، او را طلاق گفت و برادرش عبیده بن الحارث به زنی آورد، چون عبیده در غزوه بدر شهادت یافت، به روایتی عبدالله بن حُجَش اسدی عقد بست و او نیز در حرب اُحُد شهید شد. در رمضان سال سیم هجری رسول خدایش نکاح کرد و به چهارصد (۴۰۰) درهم کابین بست، پس از هشت (۸) ماه در ربیع الاخر سال چهارم هجری وداع جهان گفت، به روایتی سه ماه در سرای پیغمبر بود و او را اُمّ المساکین می‌نامیدند: لِرَحْمَتِهَا بِهِمْ وَ شَفَقَتِهَا عَلَيْهِمْ وَ إِحْسَانِهَا إِلَيْهِمْ وَ كَثْرَةِ إِطْعَامِهَا لَهُمْ.

### ذکر حال اُمّ سَلَمَه

زوجه ششم رسول خدا اُمّ سلمه و نام او هند بنت ابی اُمّیه است و نام ابی اُمّیه، حذیفه، و به روایتی سهیل بود، و بعضی گویند: هوهشام بن المُغیره بن عبدالله بن عمر بن مجذوم بن یَقْظَه بن مُرّه بن لُوی بن غالب از جماعت بنی مجذوم است، و او دختر عمه رسول الله عاتکه بنت عبدالمُطَلَب است، و نخست زوجه اَبوسَلَمَه بن عبدالله بن عبدالاسد بن عبدیاللیل بود که پسر عمه پیغمبر برّه بنت عبدالمُطَلَب است، و اَبوسَلَمَه را از او چهار (۴) فرزند بود: زینب و سَلَمَه و عَمْرُو و درّه.

بالجمله اُمّ سَلَمَه با شوهر خود اَبوسَلَمَه هجرت به حبشه نمود و بعد از مراجعت از حبشه به مکه هجرت به مدینه نمودند و اَبوسَلَمَه در حرب اُحُد زخم یافت و چون به مداوا بهبودی گرفت به سَرِیّه مأمور شد و در مراجعت از سَرِیّه جراحتش

تازه گشت و بدان زخم درگذشت.

أم سلمه گوید: وقتی شوهر من از رسول خدای این حدیث کرد: که هر که در هنگام مصیبت استرجاع کند یعنی بگوید: **إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** و این دعا بخواند **اللَّهُمَّ عِنْدَكَ أَحْتَسِبُ مُصِيبَتِي هَذِهِ اللَّهُمَّ اخْلُفْنِي فِيهَا خَيْرًا**. البته خدای بهتر از آن کرامت کند. چون ابوسلمه وفات کرد من این دعا همی قرائت کردم و بر من دشوار می آید که بگویم: **اللَّهُمَّ اخْلُفْنِي فِيهَا خَيْرًا**. و می اندیشیدم که از ابوسلمه بهتر که تواند بود.

به روایتی یک روز **أُمِّ سَلَمَةَ** با شوهر گفت که: زنان بعد از شوی شوهر کنند و مرد نیز بعد از مرگ زن جفتی بیاورند بیا تا ما و تو پیمان کنیم که هر کدام زودتر بمردیم آن دیگر جفتی نگیرد. **أَبُو سَلَمَةَ** گفت: زنهار اگر من بمردم خود را به زحمت میفکن و به مرد دیگر شوهر کن. آنگاه دست به دعا برداشت که الها بعد از من **أُمِّ سَلَمَةَ** را مردی روزی کن که بهتر از من باشد.

و به روایتی **أُمِّ سَلَمَةَ** از پیغمبر شنید که بر سر مرده سخن به خیر کنید که آن ساعت ملائکه آمین گویند. بعد از وفات **أَبُو سَلَمَةَ** عرض کرد: یا رسول الله در فراق شوهر چه گویم؟ فرمود: **اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلَهُ وَاعْقِبْنِي مِنْهُ عَقِبًا حَسَنًا**. و بدان مشغول شد و عوض نیکوتر یافت.

و نیز گفته اند: پیغمبر به خانه **أُمِّ سَلَمَةَ** رفت تا او را به مرگ شوهر تعزیت گوید، پس فرمود: خدایا اندوه او را تسکین ده و جبر مصیبت او کن و عوضی بهتر او را ده. بالجمله چون **عُدَّةُ أُمِّ سَلَمَةَ** شمرده شد، ابوبکر و عمر خواستار او شدند اجابت نفرمود، بعد از آن پیغمبر او را بخواست عرض کرد: مرحباً به رسول الله لکن من عورتی سالخوده ام و فرزندان یتیم دارم و غیرت فراوان با من است و تو زنان انجمن می کنی، و دیگر آنکه اولیای من حاضر نیست.

پیغمبر فرمود: آنچه گفתי سال دارم من افزون از تو سال برده ام و زن را عیب نیست که با بزرگتر خود شوی کند؛ و آنچه گفתי: یتیم دارم، کفالت یتیمان تو بر خدا و رسول است، و آنچه گفתי: غیرت می ورزم، دعا کن تا خداوند این خوی از تو بگرداند، و آنچه گفתי: اولیای من حاضر نیست، اولیای تو آنکه حاضر است و آنکه غایب مرا مکروه ندارند.

پس اُمّ سَلَمَه فرزند خود عمر را که هنوز درجه بلوغ نداشت فرمود برخیز و مرا با رسول خدای تزویج کن. و عمر مادر را به پیغمبر داد. و این واقعه در سال چهارم هجری بود و کابین او را رسول خدا به ده (۱۰) درم بست و به روایتی فرمود کابین تو را از آنچه با فلان خواهر تو داده‌ام کم نکنم و کابین آن زن دست آسی<sup>۱</sup> و دو سبو و بالشی که از لیف خرما بیاکننده بود. و نیز گفته‌اند: صداق او لحافی و قدحی و دیگی و خوانچه‌ای بزرگ از چوب بود.

بالجمله رسول خدا خانه زینب بنت خزیمه را که در آن نزدیکی وداع جهان گفته بود از بهر او تقریر داد، آنگاه که اُمّ سلمه به خانه درآمد. خمچه<sup>۲</sup> ای یافت که اندک جو داشت و نیز دیگی از سنگ بود، و دست آسی پس اندکی از جو برگرفت و طحن<sup>۳</sup> کرده عصیده<sup>۴</sup> ای بساخت و نزدیک پیغمبر برد و طعام ولیمه همان بود، و رسول خدای سه روز در خانه او بی‌بود چون خواست بیرون بشود و رعایت نوبت دیگر زنان کند، اُمّ سلمه دامن او را گرفت، پیغمبر فرمود: لَيْسَ بِكَ عَلَيَّ أَهْلِيكَ هَوَانٌ إِنَّ شَيْئَ سَبَّعْتُ عِنْدَكَ وَ سَبَّعْتُ عِنْدَ هُنَّ وَإِنْ شَيْئَ تَلَّثُتُ. وَ رُويَ قَالَتْ تَلَّثُ. یعنی: از برای تو بر اهل تو خاری و خذلانی دُچار نشود اگر بخواهی هفت روز با تو باشم و نوبت زنان را نیز هفت روز بگذارم و اگر نه نوبت هر یک را سه روز مقرر دارم. اُمّ سَلَمَه به قسم سه روزه رضا داد.

گویند پیغمبر می فرمود: إِنَّ لِعَائِشَةَ مِنِّي شَقَبَةٌ مَائِزَلَهَا مِنِّي أَحَدٌ. یعنی: از برای عایشه در نزد من مکانی و منزلتی است که دیگری آن منزله را در نیابد، چون اُمّ سلمه را نکاح بست گفتند: مَا فَعَلْتَ الشَّقَبَةُ؟ پاسخ نداد. دانستند اُمّ سلمه را مکانتی بزرگ است. و او واپس تر از همه زنان پیغمبر وفات کرد. و بعد از شهادت سید الشهداء حسین بن علی علیه السلام بر اهل عراق لعنت فرستاد - چنانکه انشاء الله در جای خود به شرح رود -.

و در سال پنجاه و نه (۵۹) یا شصت و یک (۶۱ هـ / ) هجری به درود زندگانی گفت. ابوهریره بر وی نماز کرد و در بقیع با خاکش سپردند، مدّت زندگانش هشتاد

۱. دست آسی: آسیایی را گویند که با دست آن را گردش می دهند.

۲. خمچه: خم کوچک را گویند.

۳. طحن: آرد کردن.

۴. عصیده: نوعی از حلوا است که با روغن تهیه کنند.

و چهار (۸۴) سال بود. علمای عامّه سیصد و هفتاد و هشت (۳۷۸) حدیث از او آورده‌اند از آن جمله متفق علیه سیزده (۱۳) حدیث است در فرد بخاری، سه (۳) حدیث در فرد مسلم، ده (۱۰) حدیث دیگر در کتب دیگر است.

## شرح حال زینب بنت جَحْش<sup>۱</sup>

**زوجه هفتم** زینب بنت جَحْش بن رباب بن یَعْمُر بن صبرة بن مُرَّة بن کثیر بن غنم بن دودان بن اسد بن خَزِیمه بن مُدْرِکه است. و نخست نام او بَرّه بود، پیغمبر او را زینب نام نهاد؛ زیرا که بَرّه به تزکیه نفس تنبیهی کند و تزکیه نفس به مدلول: *فَلَا لَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ*<sup>۱</sup> مکروه باشد؛ و کنیت او اُمّ الحکم است و مادر او عمّه پیغمبر اُمّیمه بنت عبدالمطلب است، نخست زوجه زید بن حارثه بود، زید طلاق گفت و پیغمبر عقد بست، و این واقعه در شهر ذی قعدة سال پنجم هجری رنگ بست.

گویند: پیغمبر زینب را برای زید خواستاری نمود و او چنان پندار کرد که از بهر خویش می‌طلبد، قبول خطبه نمود و از آن پس چون دانست که خواستاری از بهر زید بوده سر برتافت، چه زینب دختر عمّه پیغمبر بود و چهره زیبا داشت. گفت: زید آزاد کرده‌ای بیش نیست او را نخواهم خواست، و عبدالله بن جَحْش با خواهر در این سخن همداستان بود. پیغمبر فرمود: زید را باید قبول کرد. زینب گفت: مهلتی ده تا براندیشم در این سخن بودند که این آیت بیامد: *وَ مَا كَانَ لِلْمُؤْمِنِ وَ لَا الْمُؤْمِنَةِ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبِيناً*<sup>۲</sup>.

پس زینب و عبدالله گفتند: راضی شدیم، لاجرم زینب را با زید عقد بست، و به ده (۱۰) دینار زر سرخ و شصت (۶۰) درهم سیم سپید، و مقنعه‌ای و چادری و پیراهنی و پنجاه (۵۰) مد گندم، و سی (۳۰) صاع خرما کابین بست و یک سال با زید بود.

۱. سوره نجم، ۳۲: خود را به پاکی مستایید.

۲. سوره احزاب، آیه ۳۶: هیچ مرد و زن با ایمانی در کاری که خدا و رسولش حکم کنند از خود اختیاری ندارد و هر کس فرمانبردار خدا و رسولش نباشد به سختی در گمراهی افتاده است.

آنگاه خدای پیغمبر را خبر فرستاد که در علم قدیم ماست که زینب من جمله زنان تو است، و میان زید و زینب ناسازگاری افتاد چنانکه زید شکایت به حضرت پیغمبر آورد و گفت: او را طلاق می‌گویم. فرمود: زن خود را بدار و از خدای بترس، چه بر مردم عرب می‌ترسید که بگویند: زن پسرخوانده خویش را می‌خواهد، و در جاهلیت مردم عرب زن پسرخوانده را مانند پسر صلیبی بر خود حرام می‌دانستند؛ و زید پسرخوانده پیغمبر بود.

بالجمله کزت دیگر زید حاضر حضرت شد و گفت: زینب را طلاق گفتم که زبانش بر من دراز بود و خوئی درشت داشت پس این آیت فرود شد: **وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ**<sup>۱</sup>. یعنی: یاد کن ای محمد وقتی که گفتمی مر آن کس را که انعام کرده بود خداوند بر او یعنی اسلام را، و توفیق متابعت تو را، و انعام کرده بودی تو بر او که او را خریدی و آزاد کردی و او را به فرزندی برداشتی، نگاهدار زن خود را و از خداوند بیم کن همانا پنهان داشتی در دل خود چیزی را که خداوند پیداکننده آن است و بیم کردی از سخنان مردم و خداوند سزاوارتر است به آنکه از او بترسی. لاجرم چون عده زینب شمرده شد پیغمبر زید را به خواستاری او امر فرمود. زید چون به نزدیک زینب آمد نگریست که آرد خمیر کند، زینب در چشم زید چنان بزرگ نمود که در او نگاه نتوانست کرد به قهقری باز شدن را گرفت و گفت: بشارت باد تو را که پیغمبر مرا به خواستاری تو فرستاده. زینب گفت: جواب این سخن نگویم تا با خدای خود مشورت نکنم. پس برخواست و به سجده رفت و به روایتی دو رکعت نماز گذاشت و گفت: **اللَّهُمَّ إِنَّ رَسُولَكَ يَخْطُبُنِي فَإِنْ كُنْتُ لَهُ فَرَوْجًا جَنِي مِنْهُ**. یعنی: الهی پیغمبر تو مرا خواستاری کند اگر شایسته اویم مرا به زنی او ده.

این وقت پیغمبر در خانه عایشه بود این آیت بر او فرود شد: **فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَا كَهَا لَكِنِّي لَا يَكُونُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا** و

۱. سوره احزاب، آیه ۳۷: و [یاد کن] آنگاه را که می‌گفتمی به آن کس [زید بن حارثه] که خداوند به او نیکویی کرد و تو [نیز] به او نیکویی کردی، زن خود را برای خودت نگاه دار و از خدا بترس و پنهان می‌کردی در نفس خود آنچه را که خدا ظاهرکننده آن است و می‌ترسیدی از مردم و خداوند سزاوارتر است که از او بترسی.

كَانَ أَمْرًا لِلَّهِ مَفْعُولًا<sup>۱</sup> می فرماید: از پس آنکه زید حاجت خود را از زینب بگذاشت او را با تو تزویج کردیم تا مردمان بدانند که زنهای پسرخوانده خود را به زن گرفتن روا باشد و از این روی عصیانی بر ایشان واجب نگردد.

چون این آیت فرود شد رسول خدا تبسمی فرمود و سلمی را فرمان کرد که به نزدیک زینب شو و او را بشارت ده که دعای تو مقبول افتاد و خدایت به زنی با من داد. سلمی که خادمه پیغمبر بود بشتافت و این مژده برسانید، زینب شاد شد و هر حلّی و زیور که در سر و روی داشت به مژدگانی داد و سجده شکر بگذاشت و بر خود واجب کرد که دو ماه روزه بگیرد.

عایشه گوید: زینب زنی نیکوروی بود و نکاح او را در آسمان بستند و مرا بیم افتاد که بدین دو شرف بر ما فخر کند.

بالجمله پیغمبر بی اجازت به خانه زینب در رفت و او سربرهنه بود عرض کرد یا رسول الله بی خطبه و گواه، فرمود: اللَّهُ الْمَرْوُجُ وَ جَبْرَائِلُ الشَّاهِدُ.

و از نان و گوشت طعام ولیمه ای بساخت و انس بن مالک را فرمان کرد تا مردم را گروه گروه به مائده ولیمه حاضر کرد و سیر بخوردند و برفتند، چندانکه دیگر کس به جای نماند و این همه از گوسفندی بود که بهر ولیمه ذبح کردند و این معجزه آشکار شد.

و به روایتی انس بن مالک گوید که: مادر من اُمّ سلیم چنگالی از قروت و خرما و روغن برای طعام ولیمه بساخت و در قدحی کرده مرا سپرد و گفت: پیغمبر را از قلت طعام عذر بخواه. چون به حضرت رسول بردم گروهی را به نام طلب کرد و فرمان داد که هر کس را دیدار کردی به طعام ولیمه دعوت کن، من برفتم و متحیر که با قلت طعام این جماعت کثیر چه کنند.

بالجمله سیصد (۳۰۰) کس و به روایتی هفتاد و یک (۷۱) تن و اگر نه هفتاد و دو (۷۲) تن انجمن شدند پیغمبر دست بر آن طعام نهاد و خدای را بخواند و فرمود: هر ده (۱۰) تن نزدیک شوند و از نزدیک خود بخورند، مردم چنان کردند و من همی

۱. سورة احزاب، آیه ۳۷: پس چون زید از او نیاز خویش براند، او را به زنی به تو دادیم تا بر مؤمنان گناهی در [نکاح کردن] زنان پسرخواندگانشان نباشد، چون نیاز خود را رانده باشند و فرمان خدا انجام شدنی است.

دیدم که خرما افزون می‌شد و روغن از بن قدح می‌جوشید تا این جمله سیر بخوردند، آنگاه فرمان کرد تا قدح را برگرفتم و ندانستم این زمان افزون است یا آنگاه که نهادم، پس به نزدیک زینب بردم او نیز بخورد و سپس به نزدیک مادر آوردم و قصه بگفتم، گفت: عجب مکن که اگر خدای خواستی تمام مردم از آن سیر بخوردند.

بالجمله مردم بعد از اکل طعام کران<sup>۱</sup> نشستند و سخن گفتن گرفتند و زینب در کنار خانه روی به دیوار نشسته بود پیغمبر همی خواست که خانه از بیگانه پرداخته شود و شرم داشت که ایشان را بی‌گاهاند، در پایان این امر خود برخواست و بیرون شد، این وقت مردمان برفتند جز سه تن که همچنان به سخن کردن بودند، پیغمبر به در خانه زوجات می‌رفت و بر ایشان سلام می‌داد و ایشان پرسش می‌کردند که یا رسول‌الله اهل خود را چگونه یافتی؟

هم در این وقت یک تن بیرون شد پیغمبر به در خانه زینب آمد دید هنوز دو کس به جای است، همچنان مراجعت فرمود و خویش را مشغول بداشت تا آن دو تن نیز بیرون شدند.

این وقت به خانه زینب دررفت و ستری فرو گذاشت و آیه حجاب در این قصه فرود شد: یا ایها الذین آمنوا لاتَدْخُلُوا بِيُوتِ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرِ نَاطِرِينَ إِنِيهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَاَلْمُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعاً فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ.<sup>۲</sup> خلاصه معنی آن است که: بی‌اجازت به خانه پیغمبر درنیائید و چون به اجازت داخل شدید و از کار اکل و شرب پرداختید بیرون شوید و کرانی و قصه‌خوانی مکنید و رسول خدای را میازارید چه از تنبیه شما به بیرون شدن شرمناک می‌گردد و هرگاه شما را حاجتی افتد از پس پرده سؤال کنید و به حرمسرای رسول خدا درمیائید، این وقت پیغمبر این آیت بر مردمان قرائت کرد و از وجوب حجاب آگهی داد.

اما منافقان مدینه گفتند: محمد زن پسر خود را خواست و خداوند این آیت را

۱. کران: کنار و گوشه گرفتن و دوری گزیدن را گویند.

۲. سوره احزاب، آیه ۵۳.

فرستاد تا مردمان بدانند هیچ پسرخوانده را در شریعت احکام پسر لازم نگردد: ما كان مُحَمَّدٌ اَبَا اَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُوْلَ اللهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمًا.<sup>۱</sup> معنی چنان است که: پسرخوانده را روا نیست که بگوید مُحَمَّدٌ پدر من است، مُحَمَّدٌ پدر هیچ یک از شما نیست؛ بلکه پیغمبر خدا و خاتم انبیاست.

هم این آیت در این معنی فرود شده: وَ مَا جَعَلَ اَدْعِيَاءَكُمْ اَبْنَاءَكُمْ ذٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِاَفْوَاهِكُمْ وَاللهُ يَقُوْلُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيْلَ اَدْعُوهُمْ لِاَبَائِهِمْ هُوَ اَقْسَطُ عِنْدَ اللهِ فَاِنْ لَمْ تَعْلَمُوْا اَبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّيْنِ وَ مَوَالِيكُمْ.<sup>۲</sup> می فرماید: پسرخوانده‌ها را پسر خود مشمارید این سخنی است که بر زبان شما می‌گذرد و حقیقتی ندارد، ایشان را پسرهای پدران ایشان بخوانید و اگر پدر ایشان را ندانید برادران شما و دوستان شما در دین. بالجمله در قصه زینب مردم عامه و گروهی که عقیدت ناصواب دارند به روایات نالایق پرداخته‌اند، و روایت آن سزاوار نیست و هر که را ایمان استوار و دل دانا باشد که پیغمبر معصوم است و عصمت خداوند نگاهبان اوست هرگز نظر او بر خطا نیفتد، و قصه زینب جز این نیست که مرقوم افتاد.

و در سبب نزول آیه حجاب روایت دیگر نیز کرده‌اند.

عایشه حدیث کند که: زوجات مطهرات شبانگاه از برای قضای حاجت به صحرا بیرون می‌شدند و عمر معروض می‌داشت که: زنان اگر در حجاب باشند نیکوتر است تا مردم ایشان را بازندانند، و یک شب سوده بنت زمعه را از دور نگریستم و او زنی بلند بالا و جسیم بود بشناخت و گفت: ای سوده تو را شناختم و این جسارت از برای حرص بر نزول آیه حجاب کرد، پس خداوند آیت حجاب بفرستاد و جز این نیز گفته‌اند. و ذکر این جمله از سیاق تاریخ‌نگاران بیرون است. و در فضایل زینب آورده‌اند که یک روز پیغمبر بر مهاجرین قسمت اموال فقی<sup>۳</sup> می‌فرمود و زنان خویش را نیز چیزی بداد الا زینب بنت جحش را. عرض کرد: زنی نماند که عطیتی برنگرفت و مکانت پدر و برادر و خویشاوندان او ملحوظ نیفتاد بایست که برای آن کس که مرا با تو داد عطائی فرمائی. این سخن در پیغمبر عظیم اثر کرد فَأَحْزَنَ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ قَوْلَهَا وَ بَلَغَ مِنْهُ كُلَّ الْمَبْلَغِ.

۱. سورة احزاب، آیه ۴۰.

۲. سورة احزاب، آیه ۴ و ۵.

۳. فقی: غنیمت.



عمر بن الخطاب گفت: چرا بدین سخن پیغمبر را رنجه ساختی؟ زینب گفت: ای عمر بگذار مرا، اگر این قصه بر دختر تو آمد کی روا دادی که راضی باشد. پیغمبر فرمود: ای عمر او را بگذار که او اوه<sup>۱</sup> است. تنی عرض کرد که او اوه کیست؟ فرمود: الْخَاشِعُ فِي الدُّعَاءِ الْمُتَضَرِّعُ إِلَى اللَّهِ. و این آیت را قرائت کرد: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ<sup>۲</sup> عایشه گوید: لَمْ أَرَأْمَرْأَةً أَكْثَرَ خَيْرًا وَأَكْثَرَ صَدَقَةً وَأَوْصَلَ لِلرَّحِمِ وَأَبْدَلَ لِنَفْسِهَا فِي كُلِّ شَيْءٍ يَتَقَرَّبُ بِهِ إِلَى اللَّهِ مِنْ زَيْنَب.

یک روز زینب در حضرت رسول معروض داشت که مرا چند فضیلت است که دیگر زنان را نباشد، نخست: آنکه جد من و تو یکی است، دویم: نکاح من در آسمان واقع شد، سه دیگر این حدیث را جبرئیل سفیر و گواه گشت. وقتی رسول خدا با زنان خویش فرمود: أَطْوَلُكُمْ يَدًا أَسْرَعُكُمْ لِحُوقًا بِي. یعنی: چون من از جهان بیرون شوم آن کس از شما که دراز دست تر است زودتر به من پیوسته شود. زنان قصبه‌ای<sup>۳</sup> برگرفتند و دستهای خویش را بپیمودند سَوَدَه بنت زَمْعَةَ را دست درازتر بود. بعد از رسول خدای چون نخستین زینب به سرای جاوید شتافت، دانستند که درازی دست کنایت از کثرت خیرات و صدقات بود، چه زینب به دست خود زحمت حرفت می‌کشید و دستمزد را به صدقه بذل می‌فرمود.

هنگام وفات گفت: من کفن خویش ساخته‌ام اگر عمر کفن برای من بفرستد یکی را صدقه کنید، چون به سرای دیگر تحویل داد عمر از خزانه بیت‌المال کفن بفرستاد خواهرش حمنه او را کفن کرد و آن را که خود کرده بود به صدقه داد. عایشه در فوت او گفت: ذَهَبَتْ حَمِيدَةٌ مُفِيدَةٌ مَفْرَعُ الْيَتَامَى وَالْأَرَامِلِ.

و عمر که حکومت داشت حکم داد تا ندا در دادند و مردم مدینه حاضر شدند. عمر بر او نماز بگذاشت و در بقیع به خاک سپرد و در قبر او آسامه پسر زید و محمد بن عبدالله حَجَّش برادرزاده او، و محمد بن طلحة بن عبدالله خواهرزاده او درآمدند و او را با خاک سپردند و در سال بیستم یا بیست و یکم هجری وفات کرد و پنججاه و سه (۵۳) سال روزگار برده بود و در کتب عامه یازده (۱۱) حدیث از او روایت

۱. او اوه: کسی را گویند که بسیار دعا کند و در برابر خداوند خاضع و خاشع باشد و تضرع و زاری نماید.

۲. سوره توبه، آیه ۱۱۴: بی‌گمان ابراهیم بسیار آه‌کننده بردبار بود.

۳. قصبه: در اینجا به معنی نبی باشد.